



نشریه

پیام فلز کار

شماره یازدهم

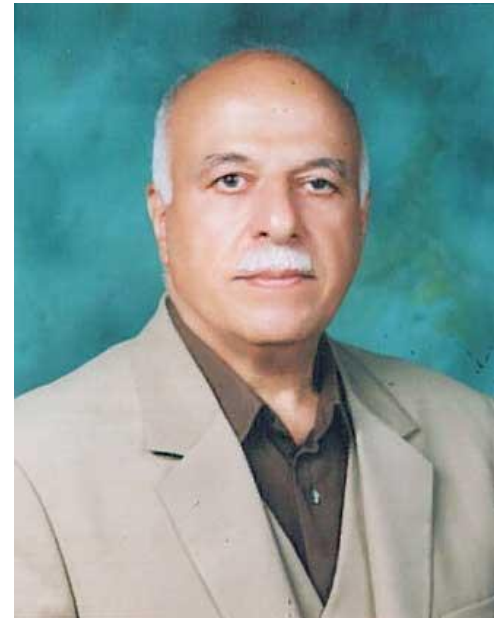
شهریور ۹۱

کارگر متحد همه چیز ، کارگر متفرق هیچ چیز

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است

- ❖ گفتگو با جواد مهران گهر
- ❖ شکوفایی شعری از اصغر پیروز زاده
- ❖ اطلاعیه کارگران فلزکارمکانیک
- ❖ رفیق همیشه آشنایم ، رضا رخشان
- ❖ سودجویی کارفرمایان، افزایش قربانیان حادثه های ناشی از کار
- ❖ الگوی برزیلی توسعه
- ❖ همگامی جنبش سندیکایی جهانی بامردم و کارگران ایران
- ❖ شکنجه گر طلبکار
- ❖ مرگ وارطان شعری از احمدشاملو
- ❖ حقوق پایمال شده زنان سرپرست خانوار
- ❖ خبرنامه فلزکار شماره ۴۳

Email: skfelezkar@gmail.com



دروا جب بودن

ودرست بودن

سندیکا، شکی نیست

«گفتگو با جواد مهران»

***از سوابق آشنایی تان با سندیکای کفاشان برای مان بگوئید. چرا و چگونه وارد عرصه ی فعالیت های سندیکایی شدید؟**

جواد مهران گهر: آشنایی من و ورودم به سندیکا حدود سال های ۴۰-۴۱ بود. چیزی از زمان تاسیس سندیکای بعد از کودتا نگذشته بود. می دانید که در جریان کودتای سال ۳۲ سندیکاها و شورای متحده ی مرکزی توسط عوامل کودتا بسته شد. بعد از آن در سالهای ۳۵ و ۳۶ افراد وابسته به احزابی مثل حزب مردم یا ملت سعی کردند سندیکای کارگران کفاش را تاسیس کنند. اما عده ای از رهبران خوش فکر کفاش، از جمله یعقوب مهدیون، محمد علی رستگار و عباس کاشانی به همراه دوستان شان به محل آنها رفتند و با استفاده از محبوبیتی که در صنف داشتند، تابلوی سندیکا را از آنها گرفتند. البته زد و خوردهایی هم در کار بود. بالاخره با کمک و حمایت کارگران کفاش و کمک سندیکای خبازان تهران مکانی در محله ی نظام آباد گرفتند و تابلوی سندیکا را بالا بردند. این هیات موسس، عناصر برجسته ی صنف را دعوت به همکاری می کند و در همان محل مجمع سندیکا تشکیل



داده و هیات مدیره انتخاب می شود. در زمانی که من به سندیکا رفتم، آقایان عباس سرابی، سمنانی، مهدیون، احمد خوش سیر، جمال صادق نیا، مهدی رستگار و باقر بریرانی، ناصر خاریاوند و حاتم بیات در هیات مدیره فعالیت می کردند. البته رضا مطبوع و ناصر خاریاوند از فعالان جوان سندیکا بودند. این اشخاص توانستند یک سندیکای نمونه و کم نظیر به وجود بیاورند. این که گفتم «کم نظیر» به این خاطر است که سندیکای کارگران کفاش آن زمان، از انسجام بسیار بالایی برخوردار بود. کمیسیون های تشکیلات، تبلیغات، حل اختلاف و مالی از فعالان جوان صنف، بهره می گرفتند و آثار مثبتی در صنف داشتند. هر محله که مرکز بورس کفاشی ها بود، حوزه ی مخصوص خود را در سندیکا داشت. کلاس های مختلف آموزش قانون کار و فعالیت سندیکایی در صنف گذشته میشد که با استقبال گسترده ی جوانان کارگر روبه رو می شد. در کنفرانس های هفتگی، کارگران زیادی در محل سندیکا شرکت می کردند و از تریبون سندیکا، مشکلات کارگاه های خود را با دیگران در میان می گذاشتند. سندیکای کفاش چیزی بالاتر از یک سندیکا بود. بعدها سندیکا از نظام آباد به خیابان ظهیرالاسلام آمد و جشنی هم در همین مورد گرفتند. در همین موقع هابود که من به عنوان یکی از فعالان کمیسیون تبلیغات، مشغول به فعالیت شدم. دوستانی که مرا می شناختند گفته بودند به دردکار تبلیغات می خورد. البته، قبلا به دلیل رابطه ی دوستانه ای که با آقای گودرزی خیاط داشتم؛ آشنایی هایی در مسایل سیاسی و صنفی داشتم. اکثرا در مغازه ی ایشان با دوستان به مباحث سیاسی و صنفی می پرداختیم.

*** ساختار تشکیلاتی سندیکا چگونه بود؟ چه کسانی عضو هیات مدیره می شدند و چگونه؟ شیوه ی انتخاب در درون سندیکا چگونه بود؟ سندیکا از چه کمیسیون هایی تشکیل می شد و برنامه ریزی های آن چگونه عملی می شد؟**

جواد مهران گهر: ببینید کارگران یک صنف مثلا جوراب باف تصمیم می گیرند سندیکا داشته باشند. ابتدا ۵ یا ۹ نفر که حتما باید فرد باشند، به عنوان هیات موسس دوره جمع می شوند. متن تقاضای تشکیل سندیکا اساسنامه ی سندیکا را تنظیم می کنند. بعد این تقاضا توسط افراد صنف خودشان تا آنجا که



مقدور هست تایید و امضا می شود. تقاضا را جهت ثبت قانونی به اداره ی مربوطه می برند و سندیکا را به ثبت می رسانند. بعد از آن احتیاج دارند که محلی را اجاره کنند. مسوول مالی تعیین می کنند و از کارگران، کمک مالی جمع می کنند. بعد از اسکان، در محل مجمع عمومی صنف را دعوت می کنند، یعنی با اعلامیه یا از طریق مطبوعات از کل صنف برای تشکیل مجمع، انتخاب هیات مدیره و تعیین خط مشی سندیکا دعوت می شوند. هیات مدیره با رای مستقیم کارگران انتخاب می شوند. بعد از آن هیات مدیره بین خودشان تقسیم کار می کنند و مسولیت هر یک از کمیسیون ها را یکی از افراد هیات مدیره به عهده می گیرد. کمیسیون هایی همانند «تشکیلات»، «مالی» و «حل اختلاف» از آن جمله اند. رئیس هیات مدیره و دبیر نیز به همین شکل انتخاب می شوند. رئیس هیات مدیره، مسوول کنترل جلسات و نظم آن است و دبیر به عنوان مسوول اداری سندیکا با مسولان در تماس می باشند. البته ۳ نفر هم بازرس در مجمع با رای مستقیم کارگران انتخاب می شوند که ناظر بر فعالیت هیات مدیره باشند. بلافاصله هیات مدیره از میان کارگران داوطلب، فعالانی برای کمیسیون های مختلف عضوگیری می کند و عناصر فداکار و سالمی را برای همکاری دعوت و در کمیسیون های مختلف از وجودشان بهره می برد. در واقع، مغز سندیکا که هیات مدیره باشد، با رای مجمع انتخاب شده سیستم استخوانی آن به وسیله ی هیات مدیره در کمیسیون ها سازماندهی می شود. این اندام به عضلاتی نیاز دارد که این عضلات را کارگرانی که به سندیکای خود حق عضویت می پردازند و از آن حمایت می کنند، عضلات آن را تشکیل می دهند و نیرومندش می کنند. سندیکای کفاش از مغزی خوب و عضلاتی نیرومند بهره مند بود. مثلاً ما یک مجمع عمومی داشتیم در محل میدان قیام فعلی، مجمع باشکوهی بود. سندیکا از دو بخش «بازار» و «خیابان» نماینده گرفت. هیات مدیره ی سندیکای کفاش از ۷ نفر به ۹ نفر رسید. مجموعاً با ۳ نفر بازرس، ۱۲ نماینده انتخاب شدند.

*** منظورتان از بخش ۲ «بازار» و «خیابان» چیست؟ آیا این ۲ بخش، ویژگی خاصی دارند که این ها را از هم جدا می کند؟**

جوادمهران گهر: در بعضی صنوف مانند خیاط، کفاش، بافنده و... دو نوع تولید داریم: یکی گران با کیفیت و لوکس، مخصوص

فروش در بوتیک های مرکزو شمال شهرها و برای آدم های نسبتا مرفه تر؛ و یک نوع تولید هم داریم، ارزان و انبوه برای مصرف مناطق کم بضاعت تر که این نوع تولیدی ها سابق در بازار یعنی پاساژها و راسته هایی بود که به تولید کفش یا لباس مشغول بودند و می گفتند بازار کفاش ها، خیاط ها، سراج ها و... کارگران کفاش بازار، زمانی خوب کار می کردند. اغلب غروب ها می دیدید که ساک بر دوش با شادابی به سمت ورزشگاه ها می روند. تعدادشان هم زیاد حق شان بود، که نماینده هایی در هیات مدیره ی سندیکا داشته باشند. سندیکا از وجود همین جوان ها بهره می گرفت و با حرارت زیادی به پیش می رفت.

*** صنف کفاشان در آن مقطع، با چه مسایل عمده ای روبرو بود و فعالیتهای این دوره پیرامون چه مسایلی متمرکز شده بود؟**

جواد مهران گهر: مسایل زیادی داشتیم. آن زمان آب لوله کشی نبود. کارگاه ها اغلب به خاطر نداشتن یک منبع آب با اعتصاب مواجه می شدند. کولر که هنوز نبود، برای داشتن پنکه و امثال آن، کار به اعتصاب می کشید. مساله ی دستمزدها هم که همیشه از مسایل عمده ی سندیکا و کارگران بود اما عمده ترین مساله، مساله ی حفظ استقلال سندیکا از دولت و احزاب بود. اجباری کردن بیمه در صنوف، شعار همه ی سندیکاهای مستقل بود و اغلب با هم همکاری هایی در این زمینه داشتند. سندیکای نانوایان، خیاط ها، بافنده ها با ما در این مسیر همراه بودند. این دو شعار نیروی بیش تری را صرف می کرد. مدت ها بود شبانه روزی روی بیمه فعالیت می کردیم. اعلامیه و نامه و تقاضاها بود که یکی بعد از دیگری مطرح می کردیم. نهایت کار نیز اعتصاب بود. پس از این همه تلاش بالاخره موفق شدیم بیمه را در صنف اجباری کنیم. اول آن ها گفتند ۱۳ درصد ما موافقت نکردیم تا ۱۷ یا ۱۸ درصد، ولی آخر سر بیمه ۲۱ درصد به تصویب رسید. این درصدها خدمات متفاوتی برای کارگران داشت. هر چه از درصد حقوق کم تری گرفتند خدماتی مانند بازنشستگی از کارافتادگی و حوادث کم تر می شد. و ما هم خدمات کامل بیمه را می خواستیم. صنف هم یاری کرد و موفق شدیم این حق را بگیریم. البته بعضی جاها کارگرها تحت تاثیر کارفرما تن نمی دادند. بازرسی بیمه که می آمد قایم می شدند یا با او جدل می کردند یا برای



ردکردن لیست بیمه و گرفتن دفترچه، تنبلی می کردند که ضررش، هم به خودشان وهم به کارفرما می خورد. حالا هم همین طور است. اغلب تنبلی می کنیم بعد هم چوبش را می خوریم. بیمه که سرآخر پول خودش را از هم کارگاهی که بازرسی کرده می گیرد. فقط سر کارگر بی کلاه می ماند وهزینه ی سنگین درمان نداشتن بازنشستگی وازکارافتادگی وهزار مشکل دیگر. مشکل دیگری که داشتیم این احزاب دولتی بود. حکومتی ها می خواستند ما را زیر چتر خودشان بکشانند وسعی می کردند با افراد هیات مدیره تماس هایی داشته باشند. با تطمیع وتهدید، با دادن امتیاز به سندیکا آنها را زیر فشار قرار می دادند تا به سمت احزاب دولتی بکشانند. اما مقاومت سندیکای کفاش، کم نظیر بود. البته در مورد بعضی از افراد، موفق شده بودند ولی در مورد سندیکا و هیات مدیره موفقیتی نداشتند. بهانه جویی های زیادی می کردند؛ مثلاً در یک زمانی گفتند روز کارگر، روزتولد رضاخان است واول ماه مه، یک روز خارجی است که به ما مربوط نیست وسعی داشتند اول ماه مه را از بین ببرند. درآن زمان، هیات مدیره های سندیکاها جلسه ای در محل سندیکای کافه - رستوران ها داشتند. شبی آقای سرابی از سندیکای ما با احتیاط واحترام در حضورنماینده ی دولت گفته بود که ما برای رضاشاه احترام زیادی قایلیم اما روزاول ماه مه، روزجهانی کارگران است و ما باید به عنوان همدردی با سایر کارگران دنیا تظاهراتی داشته باشیم. فردای این قضیه ساواک او را خواسته بود واز قرار برخورد سختی با او کرده بود. عاقبت، کارگران، حکومت را وادار کردند روز اول ماه مه را به رسمیت بشناسند. در وزارت کاراتاقی بود که امنیتی ها اعلامیه ها را کنترل می کردند. هیات مدیره ی سندیکای کفاش به مناسبت اول ماه مه اعلامیه ای نوشته بود که از طرف هیات مدیره، من و آقای سمنانی مامورشدیم برای تایید آن به اداره ی کار برویم. اعلامیه را گرفتند وبدووری خط-خطی کردند. خیلی هایشان را حذف کردند وچیزهای زیادی به آن اضافه کردند. اعلامیه را تحویل گرفتیم. از آنجا که خارج شدیم من و آقای سمنانی نگاهی به هم کردیم ویواشکی اعلامیه را پاره کردیم، ریزریز کردیم وتوی جوی آب ریختیم. آقای سمنانی گفت، ما به صورت شفاهی تبلیغ می کنیم. البته با توجه به این که متن دست نویس اش



بود، من به همراه دوستان آن اعلامیه را در حوالی کرج در میان جمعی که به مناسبت اول ماه مه جمع شده بودیم، برای کارگران زیادی خواندم. یک اعلامیه دیگری هم ما در آن زمان دادیم که بسیار قوی و مفید بود. قیمت کلیه ی ارزاق آن زمان را نوشته بودیم و با دستمزدها مقایسه کرده بودیم. کل هزینه ی زندگی یک کارگربا خانواده ی او. البته حداقل معیشت و مقایسه ی آن با دستمزدها، که کار بسیار ارزنده ای بود، این اعلامیه در سطح وسیعی پخش شد و روی صنف، تاثیر عجیبی گذاشت و کمی هم دردسر برای هیات مدیره درست کرد. سال هایی هم که رژیم برای برگزاری مراسم اول ماه مه فشار می آورد ما هر طوری شده، به برپایی چنین مراسمی اقدام می کردیم حتی اگر شده ۵-۶ نفری به کوه برویم و مراسمی داشته باشیم. در جریان مراسم ۶ بهمن ماه، آقای سمنانی دردمانند بودند، که دبیر وقت سندیکا از ایشان خواستند که: سندیکای کفشان باید یک سخنرانی درامجدیه در مورد تایید انقلاب سفید شاه داشته باشند. وی به سمنانی می گوید و سمنانی هم که حال و هوایی داشت، قبول می کند اما با این شرط که اگر متن را به من بدهند و بگویند برو بخوان، من اهل این جور برنامه ها نیستم. اگر بگذارید خود من، متن را بنویسم قبول دارم والا ما نیستیم! دبیر وقت این مساله را مطرح میکند. گویا اول قبول نمی کنند و بعد از آن می گویند که برو بگو بنویسد. و او هم به سمنانی می گوید و سمنانی شروع می کند به نوشتن. متن بسیار جالب توجه و برجسته ای را نوشت و در امجدیه خواند. البته چند خطی هم در بین مطالب خودش، مجبور شد که دیدگاه هایی از حکومت وقت را نیز منعکس بکند. اما راجع به آن بخش از پرسش تان در مورد نفوذ رژیم در سندیکا. دبیر وقت سندیکا علی رغم ادعاهای اولیه اش، ارتباطی را با رژیم برقرار کرده بود. وقتی این قضیه لو رفت ضربه ی سختی خورد و دور و برش خالی شد. وقتی پیرامونش را خالی دید و اعتبارش را هم از دست داده بود، خودش را جمع و جور کرد، و از آن وضعیت آمد پایین. این تجربه بسیارگرانقدر و ارزشمند بود. بعد از این، همه می دیدند که اگر قرار باشد که با استفاده از اعتماد کارگران بالا بیایند و بعد تغییر وضعیت ۱۸۰ درجه ای بدهد، آخر و عاقبتش چی خواهد بود. حواس شان را جمع کردند. در این میان عناصر جوان هم بودند که مورد حمایت قرار



می گرفتند. افراد جوانی که دارای جوهره و توان و علاقه بودند از سوی عناصر قدیمی مثل ما حمایت می شدند و بالا می آمدند. به عنوان مثال، از همین عناصر که از کارگران سالم و سربود و از کشتی گیران به نام صنف هم بود، می توان به آقای محمد علی صباغی اشاره کرد که آمد و شد رییس هیات مدیره و البته مشاورینی هم دور و برش بودند. این مشاوران عموماً اعضای قدیمی هیات مدیره بودند که از روی علاقه و برای انتقال تجارت به عناصر جوان تر به آن ها کمک می کردند. آقای رضامطبوع، آقای بیات، آقای باقربری رانی، خود من و... این ها همه به اعضای جوان کمک می کردند. چند دوره هم به مدیریت آقای صباغی گذشت و نوبت به آقای حسن یونسی رسید. ایشان هم جزو فعالان جوان صنف بود و در صنف هم همه او را می شناختند و کارهم کرده بود. پیرامون ایشان هم مشاورانی از با تجربه ها و قدیمی ها جمع بودند. نحوه ی فعالیت این افراد هم مشخص بود، به این معنی که با توجه به امکانات و مقدرات و محدودیت ها حرکت می کردند. به عنوان مثال، در مورد قانون کار، نمی توانستند همه چیز را عوض کنند، بلکه سعی در اجرای بهتر قانون کار می کردند. این جوری نبود که چیزی که وجود نداشت بیاورند و برای تحقق آن فعالیت شود. چنین کاری نه در سندی کای ما وجود داشت و نه در هیچ سندی کای دیگری. با چنین شرایط و ویژگی ها، سندیکا حرکت می کرد، تا به کوران انقلاب ۵۷ می رسید. در کوران انقلاب اگر قرار بود این هیات مدیره تصمیم گیری خاصی نسبت به جریان ها و تحولات داشته باشد، به هرحال ساواک نفوذ و اقتدار خودش را، کم و بیش، حفظ کرده بود و در مراکز مختلف هم چنان فعال بود، و این ها (هیات مدیره) موفق به انجام چنین چیزی نمی شدند. ضمن این که ساواک هم دخل این ها را در می آورد. بنابراین، هیات مدیره همان وضعیت و فعالیت های گذشته را پی می گرفت. اما جالب توجه است که فعالیت سندیکا، به همین نقطه منتهی نمی شد. بلکه کارگران کفاش و فعالان سندی کای کارگری، در قالب «بخشی از کارگران کفاش» و «هواداران سندی کای کارگری کفاشان» اعلامیه هایی را منتشر می ساختند و این اعلامیه ها را عموماً در حوالی دانشگاه تهران به درودیوار می چسباندند. این فعالیت ها به هیچ وجه زیر عنوان «سندی کای کارگران کفاش» عملی نمی شد. با این همه، سندیکا از انجام چنین فعالیت

هایی آگاه بود. تا می‌رسیم به جریان‌های اولیه‌ی بعد از پیروزی انقلاب. با توجه به حال و هوای انقلاب و وجود شرایط فعالیت بهتر، سندیکا فعالیت خود را گسترش داد و تقریباً هر شب برنامه‌ای را اجرا می‌کرد. کنفرانس‌ها پشت بام سندیکا انجام می‌شد و عناصر قدیمی نیز در این برنامه‌ها حضوری چشمگیر داشتند. این روند هم چنان ادامه داشت تا این که کل جریان متوقف شد و کار به جایی رسید که همه فعالیت‌ها مختل شد. کارگران، رفتاری برخلاف حاکمیت انجام نمی‌دادند اما انجمن‌های جدید، تحمل دیدن هیچ چیزی را نداشت. دنبال این بودند که ببینند در کجای یک اعلامیه‌ای مثلاً کلمه‌ی «رفیق» نوشته شده و همان را علم می‌کردند و می‌گفتند: «این‌هایی که نوشته‌اند «رفقا» این‌ها، از آن سوی آب‌ها آمده‌اند و...» بالاخره هم، کار خودشان را کردند. اما نتیجه‌ی چی شد؟ نتیجه این شد صنفی که آن قدر فعال بود و از نیروهای جوان علاقه‌مند سرشار بود و دارای کارگاه‌های منظم و فعالی بود، سندیکایی که آن همه مبارز در آن فعالیت می‌کردند و مآمال از انسان‌های علاقه‌مند و روشن‌فکر بود، بدون این که افراد ناباب را هم نادیده گرفته باشیم، الان کار به جایی رسیده که هیچ کدام از آن مسایل را نمی‌توان دید. کارگاه‌ها و سندیکا واقعا داغان شدند و از وضعیت اصلی و آرمان اساسی خود خارج شدند و به دلایل مختلف کارگران نیز صرفاً روی مسایل روزمره و این که به هر حال باید زندگی کنیم، تاکید می‌کنند. این که زندگی را چی می‌دانند و معنای آنرا در چه می‌جویند، آیا انحرافات گسترده‌ی شخصی خودشان را هم باید به عنوان «زندگی» تلقی کرد یا نه و... این‌ها مسایلی است که در حال حاضر، کارگران درگیر آن‌اند. نگاهی به فراز و فرود فعالیت‌های سندیکایی و هم چنین سیاست‌های رژیم گذشته نشان می‌دهد که از دهه‌ی ۴۰ حزب ملت و حزب مردم تشکیل می‌شود، که یکی از اهداف آن‌ها جذب سندیکاهای کارگری بود. حتی موفق شده بودند که سندیکاهایی مثل راه آهن را هم جذب بکنند. سندیکاهایی مثل سندیکای کفشان و خیاط و بافنده و نانوا و تا حدودی هم، سندیکای کافه - رستوران‌ها مقاومت کرده و استقلال خودشان را حفظ کرده بودند. این احزاب همواره برای جذب افراد و سندیکاها تلاش‌هایی را انجام می‌دادند اما وجه غالب و خط مشی کلی هیات مدیره‌ها، حفظ استقلال سندیکاها بود. این روند همچنان ادامه



داشت تا می‌رسیم به دوران تاسیس حزب رستاخیز. این حزب بر آن بود که کلیه سندیکاها و تشکل‌های مستقل را وابسته به خود بکند. توجه به این نکته، بسیار مهم است که تا قبل از این تاریخ «احزاب غیردولتی» درصد جذب تشکل‌های صنفی مستقل بودند اما از این تاریخ به بعد وبا سیاست خاص شاه که اعلام کرده بود هر کسی عضو این حزب نشود می‌تواند چمدان هایش را ببندد و برود، «حزب دولتی درصد جذب سندیکاها را مستقل برآمد. یعنی قضیه به این سفتی و سختی بود؛ به این شکل که سعی داشتند که اگر وابسته و عضو حزب رستاخیز نشود آنها را متلاشی سازند. بعد از این اولتیماتوم سندیکای مستقل کفشان توانستند، استقلال خود را حفظ بکنند، مساله ای است بسیار مهم و تجربه آموز.

***چرا و چگونه سندیکای کفشان توانست به چنین موفقیتی دست یابد؟**

جواد مهران گهر: به طور مشخص می‌توان گفت که بعد از این اولتیماتوم و تهدید ها سندیکای کفشان وابسته به حزب رستاخیز نشد ولی دبیر وقت سندیکا، به احتمال خیلی قوی در داخل این ها بود. این قضیه پس از کنگره ی «آزاد مردان و آزاد زنان» بیش تر معلوم شد. داستان کنگره به این صورت بود که ایشان رفته بود با حکومت همکاری می‌کرد و این مساله را هیات مدیره هم می‌دانست. هر چقدر هم گوشزد می‌کردند، می‌گفت: من، کی از شما دعوت کردم که بیایید. من خودم تنها رفتم و ارتباطی هم با سندیکا ندارد. من که از طرف ویا به نمایندگی از سندیکا نرفته ام و...». یک شب قبل از برگزاری کنگره، عناصری از داخل کنگره خبر دادند که دبیر وقت سندیکای ما کاندیدای رییس سنی است. یعنی ایشان ابتدا رییس می‌شوند، کنگره را افتتاح می‌کنند بعد هم شهردار تهران است که رییس می‌شود. این را ما متوجه شدیم. به ایشان گفته می‌شود که این کار را نکن. این نوع رفتار موجب صدمه خوردن حیثیت سندیکا می‌شود و همه می‌گویند: «دبیر سندیکای کارگران کفاش در چنین تشکیلاتی رفته و...». که البته گوش او بدهکار چنین حرف‌هایی نبود. لاجرم ما تمهیدی چیدیم. ما می‌دانستیم که کنگره ساعت ۷ صبح آغاز به کار خواهد کرد و درهای محل برگزاری هم ده دقیقه به ۷ بسته می‌شود. از سوی دیگر، جلسات هیات



مدیره را همیشه صبح اول وقت مثلاً ساعت ۵/۵ یا ۶ صبح تشکیل می دادیم. گفتیم ایشان را به جلسه ی هیات مدیره دعوت می کنیم. نمی تواند که نیاید. به خودش هم گفتیم که بیا و حرف های بچه ها را گوش کن و هر موقع هم که خواستی بروی، برو. اما بین خودمان قرار گذاشتیم که این قدر سوال پیچ اش کنیم که دچار حواس پرتی بشود و ساعت جلسه ی کنگره را فراموش کند. این نقشه را دقیق کشیدیم و همه ی اعضای هیات مدیره سر ساعت آمدند. این هم سرموقع آمد. شروع کردیم به پرسش کردن. ایشان ضمن این که به پرسش های ما جواب می دهد در عین حال، حواسش به ساعتش بود. حدود ۲۰ دقیقه به ۷ بود که از جایش بلند شد. هر چی گفتند که این مساله را باید توضیح بدهی، آن مساله چه جوری شد؟ و... دیدیم فایده ندارد. ایشان این قدر با تعجیل از پله ها پایین آمد و شروع کرد به دویدن که فکر می کنم در عمرش این جوری ندویده بود. بعدها شنیدیم که آخرین نفری بود که قبل از بسته شدن در، خودش را رسانده بود. فردای این جریان بود که روزنامه ی کیهان عکسش را انداخته بود که جزو هیات ریسه در کنگره نشسته بود.

*** آیا به غیر از ایشان افراد ویا گرایش های دیگری هم در هیات مدیره وجود داشت؟**

جواد مهران گهر: نه ! هیات مدیره تقریباً یک دست بود و هیچ گرایشی اعم از گرایش های فردی ویا گروهی در داخل آن وجود نداشت. هدف، حفظ استقلال سندیکا از جریان های انحرافی بود که می خواستند برخلاف منافع کارگران حرکت بکنند. البته، اعضای هیات مدیره امکان داشت که در حزبی فعالیت داشته باشد اما آن چه مهم است این است که دوران سندیکای مستقل با دوران قبلی اش تفاوت های اساسی داشت. در دهه ی ۳۰-۲۰ یعنی در دوران «شورای متحده ی مرکزی» همه ی صنوف، سندیکا داشتند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد، «شورای متحده ی مرکزی» بسته شد و فعالیت هایش هم متوقف شد. تنها، پس از گذشت ۵-۴ سال یعنی از ۱۳۳۷-۱۳۳۶، سندیکاهای مستقل شروع به فعالیت کردند. در این سندیکا امکان داشت که افراد و کارگرانی با گرایش های سیاسی خاص فعالیت داشته باشند، اما چون اصل اساسی مستقل بودن سندیکاها بود و تجارب گذشته هم وجود داشت، بنابراین شعارهای احزاب و گروه ها در داخل سندیکاها خریدار و مشتری نداشت و جو



سندیکاها اجازه ی فعالیت های این چینی را نمی دادند. در روزهایی هم که کنفرانس ها، عمومی بود همه ی کارگران می توانستند پشت تریبون قرارگیرند و مشکلات صنفی خود را مطرح بکنند. بد نیست نکته ای در این جا در مورد بیمه های کارگران توضیح بدهم این است که سندیکاها ی کارگری این را تصویب کردند که بیمه ی کارگران باید اجباری باشد. در این جا مخالفت کارفرمایان و مقاومت حکومت وجود داشت با این همه به علت پافشاری و مقاومت کارگران در نهایت مورد تصویب قرار گرفت. چرا که سندیکاها برای عقیده بودند که اگر بیمه ها اجباری نباشد، کارفرمایان زیر بار نخواهند رفت. از سوی دیگر، به علت عدم آگاهی بخش عمده ای از کارگران، از بیمه شدن فرار می کردند. در این مورد نقش کارفرمایان نیز بی نتیجه نبود. چون که در آن دوران کارفرمایان قوی و مهمی وجود داشتند و فاصله ی بین کارگران و کارفرمایان زیاد بود. یعنی کارگر به راحتی رو در روی کارفرمایی ایستاد و می گفت که: تو حق مرا خوردی و حق مرا باید بدهی. این را به راحتی به زبان می آورد. اما امروزه این چارپایه ها این قدر به هم چسبیده، کارگریک چیزهایی هم به عنوان «اعتراض» می گوید. مثلاً می گوید: «در این معامله تو بیش تر بردی و به من کمتر دادی. درحالی که من بیشتر از تو زحمت کشیدم» لحن این سخن که توام با نوعی ترس و لرز و استغاثه است با لحن کارگران آن زمان که از موضع «بالا» و «حق طلبانه» بود، بسیار فرق می کند. در آن زمان، کارگر برای اضافه حقوق رو در روی کارفرما می ایستاد و به او نهیب می زد که اگر حق ام را ندهی اعتصاب می کنم و سندیکا هم پشتیبانش بود. این ها با شرایط بعدی بسیار متفاوت است. اعتصابی داریم به نام اعتصاب «دریالی». برای اضافه حقوق اعتصاب کردند که تمامی کارگران در اعتصاب بودند و سندیکا هم حمایت کرد. این اعتصاب چنان گسترده شد که تمامی سندیکاها ی سایر صنوف نیز به حمایت از آن پرداختند. قضیه این قدر بالا گرفته بود که با دستگیری تعدادی از اعتصاب کننده ها و دخالت ساواک جلوی اعتصاب را گرفتند. برای داشتن آب، پنکه، رادیو و سایر درخواست ها تلاش های زیادی می شد و کارگران در نهایت عموماً به خواسته هایشان دست می یافتند و این همه به برکت فعالیت های متشکل کارگران بود.

*** برخورد حکومت وقت با سندیکا چگونه بود؟ در صورت مقاومت سندیکا آیا حکومت مجبوره عقب نشینی می شد؟ حکومت چه ترفندهایی برای به زانو درآوردن سندیکا درپیش می گرفت؟ اساساً آیا حکومت به سندیکاهای لحاظ مالی، امکانات و... کمک می کرد یا نه؟**

جواد مهران گهر: کمک مالی به سندیکاهای، در صورتی که آنها آلت دست حاکمیت نبودند، جزو محالات بود و بنابراین، هیچ وقت و به هیچ شکلی به سندیکاهای مستقل کمک نمی شد. حکومت بر آن بود که از نفوذ و محبوبیت این سندیکاهای به نفع خود استفاده کند. وزارت کار در زمان «خسروانی» تلاش بسیاری کرد تا از برجستگی و نفوذ سندیکای کفشان استفاده کند. علت چنین کاری هم به توانمندی و فعالیت های این سندیکا برمی گشت که دست اندرکاران وزارت کار نیز، بنا به ضرورت های شغلی شان، از آن آگاهی داشتند. از جمله فعالیت های ارزشمند آن دوره انتشار مجله ی «سندیکا» و هم چنین «دانشنی های سندیکایی» بود که مورد توجه آنها واقع شده بود و در تلاش بودند تا از این برجستگی و توان بهره گیرند. البته، بی این که بخواهند کوچک ترین کمکی هم بکنند؛ آنان به دنبال لقمه ی حی و حاضر بودند. به عنوان مثال، کارگاهی بود بنام «پرانیان» که آتش گرفت و کارگری هم سوخت. کارفرماها شروع کردند به جوسازی که کارفرمای این کارگاه از چنان توانمندی ای برخوردار نیست که بتواند خسارت این کارگر را بپردازد. از سوی دیگر، و در تقابل با این حرکت سندیکا نیز تبلیغات وسیعی را در حمایت از کارگر فوت شده به راه انداخت و کارگران را برای برنامه های سر قبر سازماندهی کرد. در این مراسم آقای سمنانی سخنرانی کرد. وی صحبت هایش را با این بیت آغاز کرد:

کشتی شکست و مردم کشتی فنا شدند

ناخدا! جواب خدا را چه می دهی



سندیکا از طرفی فشار می آورد و کارفرمایان نیز از طرف دیگر، وزارت کار هم این وسط بلامتکلیف و دودل مانده بود. اما در نهایت، به سمت حمایت از هیات مدیره ی سندیکا حرکت کرد. این تمایل به سندیکا، مساوی برآوردن تمامی خواسته های آن نبود بلکه با کدخدانمنشی و این که سندیکا مقداری کوتاه

بیايد و کارفرمایان هم بخشی از خسارت را جبران کنند، به این مساله فيصله داد. و در نهایت هم گفتند که بخشی از کمک را هم وزارت کار متقبل می شود. به این نحو، نمایندگان حکومت در مسایل سندیکایی خودشان را علاقه مند نشان می دادند یا این که در مراسم افتتاحیه ی سندیکا و برنامه های دیگر آنها شرکت می کردند و به این صورت از این شرایط در نهایت، به نفع خودشان می خواستند بهره مند شوند؛ نحوه ی برخورد حاکمیت تابعی بود از سیاست کلی اش. زمانی شعار فضای باز سیاسی می داد و پاپیج سندیکاها نمی شد و آنها را راحت می گذاشت. زمانی هم این فضا بسته می شد و درچنین شرایطی هم، سندیکاها از اولین مراکزی بودند که تحت فشارهای بی رویه قرار می گرفتند. از طرف دیگر، حاکمیت معمولاً سعی می کرد تا از سندیکاها در راستای برنامه های تبلیغاتی خود سود جوید. به همین خاطر، «خسروانی» که وزیر کار بود عموماً در مراسم سندیکاها شرکت می کرد و عکاسان و خبرنگاران نیز عکس و گزارش تهیه می کردند و این را نشانی از دموکرات بودن حکومتی ها قلمداد می کردند.

***مراسم سندیکایی که وزیر کار وقت هم در آن شرکت می کرد و عکسش هم در روزنامه ها چاپ می شد چه پیامی می توانست داشته باشد؟! این نوع رفتارها را برای اخذ مشروعیت در مجامع بین المللی چگونه می بینید؟ آیا فکر نمی کنید که بخشی از رفتارهای حاکمیت هایی از این دست برای جلب وجهه و جلب حمایت های جهانی بوده است؟ برای جلب رضایت سندیکای کفاشان چه فعالیت هایی را انجام می دادند؟ آیا فکر می کنید تطمیع و تشویق برای شرکت در مجامع بین المللی یکی از راه های جلب رضایت سندیکای کفاشان بود؟**

جواد مهران گهر: فردی از اعضای هیات مدیره ی سندیکای کفاشان را حاکمیت وقت می خواست جهت شرکت در کنفرانس جهانی کار به خارج از کشور اعزام بکند، که اعضا قبول نکردند. و این مربوط به روزگاری است که اعضای سندیکا باید در حزب رستاخیز شرکت می کردند که البته هیچ کدامشان نیز شرکت نکرده بودند. اگر هیات مدیره ی سندیکای کفاشان در حزب رستاخیز شرکت می کرد هم نماینده ی مجلس می توانست داشته باشد و هم نماینده ای در شورای عالی کار. به دلیل این که در چنان حزبی



نرفتم و شرکت نکردیم طبیعتاً هیچ چیزی به ما ندادند. اما درمقابل، فردی از سندیکای کافه-رستوران ها را به عنوان نماینده ای از کارگران ایران به کنفرانس فرستادند. این فرد عازم شد و موقعی که یک شب به برگزاری جلسه مانده بود، متن آماده ای را به عنوان متن سخنرانی در اختیارش قرار می دهند. خودش تعریف می کرد که: «وقتی نوبت به من رسید و من هم که بعد از چند بار روخوانی خودم را آماده کردم، ناخودآگاه قسمت هایی را که در مورد کارگران و حقوق آنان بود با احساس و حرارت بیش تری خواندم و همین با احساس خواندن، موجب شد که از سوی جمعیت حاضر مورد تشویق قرار گرفتم. اما بقیه ی قسمت ها را معمولی قرائت کردم.» وقتی که این عنصر وارد خاک ایران می شود، توسط ساواک مورد سین-جین قرار می گیرد که: چرا مورد تشویق قرار گرفتی؟ چرا بخشی را با حرارت خواندی که این قدر تشویقت کردند و... این، وضعیت آن زمان بود.

*** ضعف سندیکای کفاشان را در چه می بینید؟ به نظر شما هیات مدیره و رهبری سندیکا چه فعالیت هایی می توانست انجام بدهد، که موفق به عملی کردن آنها نشد. ارزیابی شما از نقاط ضعف و نقاط قوت سندیکا چگونه است. وقتی پس از گذشت ده ها سال به عملکرد گذشته تان نگاه می کنید فکر می کنید چه کارهایی را باید انجام می دادید و دنبال چه کارهایی نباید می رفتید؟ چگونه است فراز و فرود تصمیم گیری در سندیکای کفاشان؟**

جواد مهران گهر: این نکته مهمی است که توجه به آن می تواند تجربه های ارزشمندی را بیان کند. وجود افراد با خط مشی های انفرادی و شخصی، به نظر من، یکی از عمده ترین ضعف های سندیکا بود. سندیکا باید شرایطی فراهم می آورد که صرفاً مدافعان حقوق کارگری در رده ی رهبری قرار می گرفتند و افرادی که به هر دلیل، در پی منافع محدود و شخصی بودند، از آن کنار گذاشته می شدند. حذف این تیپ از افراد می توانست شرایطی را پیش بیاورد که سندیکا از حالت دودلی خارج شده و با قدرت و هیبت بیش تری حرکت می کرد. توجه به این نکته دارای اهمیت است که اگر سندیکایی مستقل بدون کوچک ترین توجه به خواسته های حاکمیت حرکت می کرد عموماً ۲ حالت بیش تر درمقابلش نبود! یا توسط حاکمیت ممنوع فعالیت می شد یا این که روز به روز بر



قدرت و عظمت خودش می افزود. وجود رهبری یک دست و فعال در راستای منافع کارگران، و به دور از منافع شخصی، تداوم فعالیت چنین سندیکای مستقل و آزادی را تضمین می کرد. همان طور که اشاره شد، سندیکا در حالت دوم، با قدرت تمام تر ماند، که به نظر من می شد چنین کاری کرد. در واقع، به قول معروف، با یکی به نعل ویکی به میخ زدن می شد حرکت کرد. نه این که یکی از فعالان را یک بار ببرند دربار و او از این رو به آن رو بشود. بخشی از اعضای هیات مدیره نیز-چنان که اشاره کردم- برای مسایل شخصی و در راستای منافع فردی خودشان، فعالیت هایی را بر علیه کل روند سندیکا از خود نشان می دادند. ضعف های شخصی این افراد نیز از دیگر علل انحراف برخی از رهبران سندیکا می تواند باشد. به هر حال، در سندیکاهای صنوف این ضعف ها می توانسته وجود داشته باشد، چون صنف است و احتمال این گونه رفتارها وجود دارد و کاری هم نمی شود کرد. اما سندیکاهای برجسته ترومهم تر که گستردگی بسیاری نیز داشتند مثل سندیکای صنایع نفت، خط لوله و بعدها کارخانه ی ذوب آهن می توانستند فعالیت ها و رفتارهایی را از خود نشان بدهند که سندیکاهای صنوف از آن ها تبعیت کنند، حمایت کنند؛ همانند سایر کشورهای جهان که چنین رفتارهایی به وفور مشاهده شده است. ولی در این جا، مخصوصاً در حکومت ۱۳ ساله ی هویدا هیچ گونه رفتاری از این نوع مشاهده نشد. اگر دنبال حرکات برجسته باشیم که دارای تاثیرات عالی و همه گیرتری باشد، در صورت مشاهده ی کم چنین پدیده ای، به نظر من، علت آن را باید در ضعف کلی جنبش کارگری جست و جو کرد و نمی توان صرفاً روی سندیکاهای صنوف و یا ضعف آنها اصرار ورزید.

*** فعالیت سندیکا، در مقاطع مختلف چگونه بود؟ آیا نمی اندیشید که در برخی از مقاطع زمانی، تفاوت هایی را می توان مشاهده کرد؟ آیا به نظر شما سندیکاهای صنوف در مقاطعی، نسبت به یک مقطع دیگر فعال تر و یا کاهلانه تر عمل نمی کردند؟ افت و خیزهای فعالیت های سندیکایی را چگونه می توان تبیین کرد؟** جواد مهران گهر: به نظر منی رسد سندیکاها به جای خالی کردن میدان اگر مقاومت و ایستادگی های بیش تری را از خود نشان می دادند، هرچند ممکن بود ضرباتی را هم تحمل بکنند، بهتر بود. از نظر تاریخی می بینیم که در کشورهای دیگر این نوع



مقاومت ها در برابر بدترین حاکمیت ها وجود داشته است و حرکت های کارگری بسیار برجسته تراز دورانی است که سندیکاها در ایران و در زمان شاه داشتند. حرکات دوران ساز را در آن ها بسیار زیاد می بینیم در حالی که آن نوع حرکات به نوعی در کشور ما هم وجود داشته است. در مورد زمینه ها و علل و چرایی چنین رفتاری می توان کارپژوهشی انجام داد. شاید نزدیکی آنها به اروپا و وضعیت خاص جغرافیایی ایران را بتوان یکی از علل دانست. وضعیتی که در اتحاد جماهیر شوروی یکی از همسایگان آن بود که با سیاست های مشخصی اگر قرار بود حرکتی بشود، فشارهای مضاعفی را لاجرم می بایستی به سندیکاها تحمیل می کردند. از طرف دیگر، آنها شاید برخی ملاحظات خاص خودشان را در مورد حکومت شاه داشتند. این در حالی است که وضعیت همسایگان ما، هم از لحاظ رشد صنعتی و گستردگی جنبش کارگری چندان قابل توجه نیست. شاید اگر به جای کشورهای خلیج فارس در جنوب و یا افغانستان و پاکستان در شرق، کشورهای پیشرفته ی صنعتی مثلاً اسپانیا قرار داشتند، وضعیت جنبش کارگری و سندیکایی نیز در ایران فرق می کرد و فعالان ایرانی تجارب همسایگان شان را اخذ می کردند و فعالیت های خود را عمق و گستردگی بیش تری می دادند. تاثیر وضعیت و رشد یافتگی صنعتی همسایگان بی تردید بسیار مهم است. نکته ی قابل توجهی را که در این مورد می توانم برای تان نقل کنم به نزدیک ترین تجربه ی من بر می گردد: چندی پیش برای کاری رفته بودم به میدان اعدام، کوچه ی صابون پزخانه، راسته ی گیوه دوزان؛ وقتی دقت می کنم می بینم این کوچه مال ۸۰ سال پیش است. همین جوری دست نخورده مانده. فکر می کنید از این سوراخ ها چی دربیاید؟! اگر خیلی-خیلی هنر بکنند وقتی اخراجش کردند، به وزارت کار برود و شرح ماوقع بگوید، و در نهایت، حق اخراجش را بگیرد. اما بعد... مطمئن باشید بعد از چند مدت دوباره در همان سوراخ ها مشغول کار خواهد شد.

*** علل این گونه وضعیت ها را باید در ضعف رهبری، ضعف سندیکا دانست یا این که قضیه برمی گردد به بافت ذهنی و فرهنگی طبقه ی کارگر؟**

جواد مهران گهر: این جا بافت این گونه بود. این جا کارگر صنایع نفت و یا کارگر خط لوله نفت که مثلاً در مسجد

سلیمان در گرمای ۵۵ درجه در آفتاب کار می کند و حقش را می گیرد، مطرح نیست. اگر چنین کارگری را اخراج کنند که نمی رود چاه نفت بزند، اما اگر کارگر کفاش را اخراج کنند فردا در یک کارگاه دیگر کار می کند و یا این که خودش یک کارگاهی را علم می کند.

*** تحولات اقتصادی ایران چه تاثیرهایی را بردگرگونی صنف کفاشان برجای گذاشته است؟ مهم ترین و بنیادی ترین معضل این صنف را چگونه ارزیابی می کنید؟ مشکلات کفاشان را در حال حاضر در چه می بینید؟**

جوادمهران گهر: به طور کلی می توانم بگویم که تحولات اخیر بافت و شیرازه ی کفاشان را درهم

ریخته است. در حال حاضر، صنف ما ۳ شاخه شده است: ۱- مغاره داران: این همه مغازه ی کفش فروشی شاید ده ها برابر چند سال پیش. کل فعالیت این ها در چی خلاصه می شود؟! میزان شناخت و آشنایی شان با مسایل کفاشی در حد بسیار ابتدایی و اولیه است. شاید اغراق نباشد اگر بگویم سروه کفش را نمی توانند تشخیص بدهند. مثلاً اگر پنجه ی کفش را به پاشنه و پاشنه را به پنجه ی کفش بدوزی متوجه نمی شوند! ۲- دسته ی دیگر، تولیدکنندگان هستند که کج دار و مریز کار می کنند. برخی از کارگران سرشناس پیر شدند، برخی دیگر فوت کردند و برخی جوان ها هم هستند که زحمت می کشند و به هر حال، چراغ را روشن نگه داشته اند. ولی آن چه حیاتی است، این است که کم سرمایه ها سود چندانی نمی برند. ۳- دسته ی دیگر، تاجران جنس فروشی هستند که مواد اولیه را تهیه می کنند. این شاخه نیز در حال حاضر سعی می کند به صورت نقدی فعالیت بکند و مواد اولیه را با قیمت های بسیار بالایی- بی اینکه کاری انجام داده باشد- از آن دست می خرد و از این دست به (تولید کننده) می فروشند. سود اصلی از آن این دلالت دارد. اما نکته ی دیگری که از اهمیت زیادی برخوردار است، خرد شدن کارگاه هاست. به این معنی که مثلاً یک کارگاه با حدود ۲ میلیون تومان می شود «کارگاه»! یعنی با ۲ میلیون تومان می شود وسایلی را فراهم آورد و اسمش را هم گذاشت «کارگاه». فرض می کنیم که این کارگاه در هفته ۴۰ جفت کفش می دوزد و باز اگر فرض کنیم این ۱۰ کارگاه را بشود با هم ادغام کرد سرمایه ای معادل ۲۰



میلیون تومان فراهم می شود ۴۰۰ جفت. با این مبلغ سرمایه هم کفش های بیشتری را می توان تولید کرد و هم کفش های با کیفیت بسیار بالاتر. در عین حال که می شود برنامه ریزی و سازماندهی منسجمی را نیز تدارک دید که اتلاف هزینه ها و سرمایه ها و نیروها را نیز به حداقل رساند. اما چنین سیاستی کو؟! چرا کارگاه ها خرد شده؟! این سیاست را چه کسانی پیش می برند؟! این کارها به نفع کدام طبقه است؟! منافع اقتصادی چه گروهی فراهم می آید؟! یکی از همکاران تعریف می کرد که تلاش بسیار زیادی کردیم که این خرده کارگاه ها را دور هم جمع کنیم و اتحادیه بزنیم. اما موفق نشدیم. برای ساماندهی وضعیت کفاشان کارهای مختلفی می توان انجام داد. نمونه اش هم، سندیکا و اتحادیه است و از طریق اتحادیه کار ساماندهی تولید و توزیع را انجام داد. به عنوان مثال، می توان برنامه ریزی کرد و کلیه ی تولیدات کارگاه ها را در ۳ وضعیت «درجه ی یک»، «درجه ی ۲» و «درجه ۳» برنامه ریزی کرد و یک جفت از این کفش ها را هم به مغازه دارها نداد. تمام این کفش ها را در تعاونی اتحادیه یا سندیکا ریخت و هر مغازه داری هم مایل به خرید بود از طریق تعاونی اتحادیه اقدام بکند. یا اینکه: برای مدل کفش، هیات مدیره داشته باشیم. مگر فرانسه، مگر شارل ژوردن، مگر کریستین دیور، مگر ترکیه و... مدل تعیین نمی کنند؟ ما هم مدل تعیین کنیم. چرا آنها مدل تعیین بکنند؟ از طرف دیگر، جنس هم مستقیم از کارخانه تحویل تولیدکننده داده شود، نه اینکه ۱۰ دلالت این وسط پول مفت بخورد. ما - در حد خودمان - این جوری می فهمیم که راه حل این است. مگر این که راه حل های بهتری ارایه شود که عملاً چنین چیزی یا ارایه نشده و یا وجود ندارد. در رژیم شاه، سیاست این بود که کارگاه ها را خرد بکنند تا این ها نتواند زیر یک سقف جمع بشوند. رژیم شاه از اجتماع ده ها هزار کارگر در یک نقطه هراسان بود و به هیچ وجه اجازه ی چنین تجمعی را نمی داد. به همین علت هم بود که تمایل چندانی به گسترش کارخانه های عظیم نداشت و هدف اش این بود که به جای این که کارگران ده هزار تایی زیر یک سقف باشند، این ها در گروه های ۳۰-۴۰ تایی با هم باشند که کنترلش هم راحت تر باشد.

*** ضرورت تشکیل سندیکا را تا چه حد می دانید؟ به نظر شما، آیا اصولاً نیازی به چنین تشکل مستقل وجود دارد یا نه؟**



جواد مهران گهر: هر کسی که فعالیت تولیدی به خصوص در صنف ما دارد، می داند که جریان کارگری، سندیکا می خواهد. هر کسی که تولید می کند و زحمت می کشد سندیکا و اتحادیه می خواهد. اگر بگوییم که کارگری چنین نیازی را احساس نمی کند، به خطا رفته ایم. یا اگر اذعان کنیم که شرایط چنین فعالیت و وجود ندارد، باز هم به خطا رفته ایم. این کار، «شرایط» برنمی تابد! همیشه، شرایط اش را دارد. اگر در مثل مناقشه نباشد می توان گفت که وقتی در جامعه ی متمدن در یک کشتی غرق شده، ۳ نفر جان سالم به درمی برند، برای احقاق حق اتحادیه ای ایجاد می کنند و پی گیر مطالبات شان هستند. حال چگونه می شود که هزاران کارگر بدون اتحادیه یا سندیکا بخواهند فعالیت و تولید داشته باشند؟ مساله این است که باید شروع کرد و از عناصر با تجربه هم مدد گرفت و آرام- آرام از جمعیت های ۷-۵ نفری شروع کرد تا رسید به جمعیت های ۷۰۰ نفری. وقتی جایی چراغش روشن شود و جمعیتی نیز زیر آن چراغ گرد آیند، قطعاً این روند گسترش می یابد. پیدا کردن عناصری که این جمع را حرکت بدهد، بسیار مشکل است. کیست که گذشت داشته باشد و پا در میدان بگذارد؟! به نظر میرسد، روزگاری بود که زندگی راحت تر بود، دغدغه های شخصی کم تر بود و در عین حال نیز گذشت افراد بسیار فراوان تر بود، اما اکنون شرایط از هر لحاظ متفاوت است. به هر حال، در واجب بودن و در درست بودن این تجمع شکی نیست. از سوی دیگر، سیاست دولت و حاکمیت هم شرط است. نمی شود سیاست کلی حاکمیت را ندیده گرفت. مثلاً رژیم شاه چون می خواست در مجامع جهانی خودی نشان بدهد، ادعا می کرد که ما «سندیکا» هم داریم ولی فقط فرم ظاهری آن را می خواستند.

خواهران و برادران

کارگرایانی، سوری، لبنانی، عراقی، افغانی، مصری، ترکیه

اظهارات جنگ طلبانه و بی خردانه اخیر نخست وزیر اسرائیل برای حمله به تاسیسات اتمی ایران و در پی آن سخنان تحریک آمیز میت رامنی کاندیدای ریاست جمهوری از حزب جمهوری خواه آمریکادر تایید این اظهارات و قول ضمنی حمایت از این تجاوز به جهت تحت تاثیر قرار دادن رای آمریکاییان در انتخابات پیش



رو و دیدار محرمانه پترائوس رییس سازمان سیا ی آمریکا از ترکیه و همچنین تحت فشار قرار دادن آمریکا و تحریک ترکیه و عناصر مرتجع عرب توسط عربستان برای حمله و تغییر حکومت سوریه و دخالت آشکار در مسایل داخلی سوریه، همگی نشان از کوبیدن بر طبل جنگ در خاور میانه و نشانه گرفتن ایران است. جالب این جاست که این اشتیاق برای جنگ از طرف کسانی مطرح می شود که در حل مشکلات داخلی کشور شان عاجز مانده و جنگ را تنها وسیله حل این مشکلات می دانند. البته عوامل داخلی این جنگ افروزی در ایران نیز بیکار ننشسته با سخنان تحریک آمیز و غیر اصولی و دلخواه دشمن، آتش بیار معرکه شده اند. چه تفاوتی است بین سخنان میت رامنی آمریکایی و کاندیدای ریاست جمهوری آمریکا با آنانی که در داخل کشور ایران حریصانه خواهان جنگ هستند؟ جنگ منافع چه کسانی را تامین می کند؟ فریاد صلح خواهی مردم ایران و جهان و پرهیز از هرگونه جنگ افروزی به چه دلیل است؟ عوامل داخلی و خارجی این جنگ افروزی به خوبی می دانند که هر حرکت نظامی باعث شعله ور شدن جنگ در کل خاور میانه گردیده و در این میان، همچون حوادث یوگسلاوی و اتحاد شوروی، جنگ های قومی و کشتارهای نژادی آغاز خواهد شد. در این بین دایه های مهربان تر از مادر، با فروش اسلحه و درگیر کردن هرچه بیشتر خلقها، به منافع سرشاری رسیده و جغرافیای منطقه باتکه تکه شدن کشورها و سر بر آوردن کشورهای کوچک و ضعیف در مقابل امپریالیسم را بوجود خواهند آورد. در جنگ ایران و عراق، افغانستان، حمله آمریکا به عراق و جنگ داخلی در سوریه، امپریالیسم آمریکا و کشورهای اروپایی با فروش تسلیحات به طرفین درگیر، و نابود سازی زیر ساخت های صنعتی و اقتصادی کشورها و بعد شرکت در بازسازی این کشورها، سود سرشاری را برای کارتل های تولید اسلحه و سرمایه داری جنگ طلب جهانی فراهم کرده اند. آنچه نصیب زحمتکشان این کشورها گردید، از دست دادن فرزندانشان و مصیبت کشیدن بار خرابی ها و تورم، گرانی و بیکاری حاصل از جنگ بردوش شان بود. در جنگ هشت ساله ایران و عراق آنچه اتفاق افتاد، رشد و ظهور سرمایه داری تجاری وابسته به سرمایه داری جهانی در اقتصاد و در نتیجه محدود شدن آزادی های اجتماعی و کم رنگ شدن حقوق شهروندی تاکید شده مردم در قانون اساسی ایران بود. سود سرشار جنگ در شمایل وزیران میلیاردر، اختلاس های میلیاردری

نمود پیدا کرد. میلیاردرهای یک شبه، با خرید کارخانه های کشور با ارزان ترین قیمت و باز کردن هرچه بیشتر مسیر واردات به کشور و غارت منابع با ارزش ارزی نفتی و نابودی کارخانه های تولیدی تلاش می کنند. ثمره این سیاست ها تعطیل شدن پتروشیمی اصفهان خصوصی شده را می توان نام برد.

رنج از دست دادن فرزندانمان ، گرانی، تورم، بیکاری، فساد روز افزون، قتل، ناهنجاری های اجتماعی ، بدوش کشیدن افزایش مالیات، بالا رفتن قیمت دلار و کاهش قدرت خرید زحمتکشان، فاصله بسیار دستمزدهای کارگران، کارمندان و مزدبگیران با هزینه های زندگی و در یک کلام ربوده شدن نان از سفره هایمان حاصل جنگ برای ما بوده است. همانطور که سفیران فرهنگی مردم ایران بارها در مجامع بین المللی و در آخرین آنها در مراسم اسکار به معرفی مردم ایران پرداخته اند، **مردمی صلح دوست و صلح جوهستیم. کارگران فلزکارمکانیک** توطئه جنگ افروزی در منطقه و متعاقب آن رشد طالبان و رژیم در کشورهای درگیر جنگ را محکوم کرده و سیاست هایی را که ایران و زحمتکشان منطقه را به سوی جنگ سوق دهد را افشا نموده و اعلام می کند: **حمله به ایران و شعله ور شدن جنگ دارای ابعاد خطرناک محلی، منطقه ای و جهانی است و رشد قارچ گونه القاعده را فراهم خواهد ساخت. دوستان کارگر در ایران ، سوریه، لبنان، عراق، افغانستان، مصر، ترکیه و اسرائیل!**

ما تاکید می کنیم که کارگران منطقه و ایران طالب صلح و ضد هرگونه جنگ افروزی هستند. جنگ برای زحمتکشان سراسر دنیا حاصلی جز درد و رنج نخواهد داشت. **رفقای کارگر!**



بیایید همگی با هم در کشورهایمان برضد جناح های جنگ افروز و عامل سرمایه داری و سرمایه داری جنگ افروز جهانی متحد شده و مبارزه کنیم.

مبارزه کنیم تا فردایی بهتر را برای فرزندانمان تدارک دیده باشیم.

تصمیم و خواست ما تعیین کننده است.

سندیکای کارگران فلزکارمکانیک

تسلیت

می ریزد عاقب

یک روز برگ من

یک روز چشم من هم در خواب می شود

-زین خواب چشم هیچ کس را گریز نیست-

اما درون باغ

عطر باور من در هوا پر است

عمو معروفی عزیز حادثه تلخ از دست دادن همسر و فرزندان
دلبندها را همه دوستان شما را تلخ کرد. امیدواریم
سالها برا خانواده تان و ما زنده باقی بمانید.

کارگران فلزکارمکانیک



رفیق همیشه
آشنایم، رضارخشان



نامه ی پُر مهر و همراه با رنجت را خواندم. خوشحالم که هنوز همان کارگر گمنامی. این پیشه ای است که یادگار پدرانمان است و به آن افتخار می کنیم. مگر از حجازی کارگر چاپ که در سالهای ۱۳۰۷ در زندان رضاشاهی به خاطر نوشتن، چاپ، و تکثیر اطلاعیه اول ماه مه ۱۳۰۵ کلاه یخی بر سرش گذاشتند و موجب مرگش شدند کسی یادی می کند؟ ویا از رحیم همداد، از رهبران اتحادیه کارگران نفت که بخاطر اعتصاب ۱۳۰۸ نفتگران تاشهریور ۱۳۲۰ در زندان رضاشاهی بود و پس از رهایی از زندان هم اعتصاب بزرگ را در خوزستان در سال ۱۳۲۵/۴/۲۳ به همراه یارانش رهبری کرد و توسط ایادی محمدرضاشاه و انگلیس تکه تکه شد، یادی می کنند؟ جنبش کارگری ایران و جهان مملو از این قهرمانان گمنام است. جنبش کارگری، زنان، دانشجویی همیشه برای سودجویان لقمه چربی بوده است، و تا زمانی که خوراک برای رسانه های غربی و برای بعضی که فقط مرگ را برای همسایه می خواهند، فرصتی برای پُز های سیاسی فراهم کند، قابل اعتناست. ما از پیشکسوتان کارگری همچون علی جعفری دبیرسندیکای کارگران خیاط تهران و حسن یونسی رییس هیات مدیره سندیکای کارگران کفاش تهران آموخته ایم، که گمنام زندگی کنیم اما زندگیمان را برای آرمان های طبقه کارگر فدا کنیم. برای ما ۸ ساعت کار، دستمزدی در حد گذران زندگی یک خانواده کارگری، بازنشستگی پس از سی سال کار و مستمری مناسب، قرارداد های سفید امضا، بیکاری و نپرداختن حقوق پس از چندین ماه قابل لمس است و نوک پیکان مبارزه طبقاتی. البته این درس هایی است که ما از حسن یونسی و علی جعفری گرفته ایم. علی جعفری دبیرسندیکای پُر افتخار کارگران خیاط تهران با سازماندهی ۲ هزار کارگر باعث شد تا از ورود پوشاک خارجی توسط فروشگاه های زنجیره ای کوروش (قدس شده فعلی) جلوگیری شده و معیشت و زندگی ۲ هزار کارگر خیاط به خطر نیفتد و هم امروز در گمنامی، زندگی پیرانه سری خود را می گذراند. حسن یونسی برخلاف دل سوخته گان به ظاهر جنبش کارگری، چهار پایه کفاشی اش را با صندلی بی بی سی و رادیو فردا عوض نکرد و در لاله زار همچنان به آموزش های سندیکایی تا دم مرگ مشغول بود. حسین نصیری دبیرشجاع سندیکای کارگران فلزکار مکانیک واند یشمند کارگری و معاون زنده یاد داریوش فروهر در شورای عالی کار در سال ۱۳۵۸، بدون ترس از گرفتاری در ایران ماند و در دوران



معاونت ش در شورای عالی کار آنچنان دستاوردهای کارگری را عمق بخشید که هم امروز هم درکهن سالی وگمنامی طبقه کارگر به او و کارهایش افتخار میکند. گمنامان جنبش کارگری، که چندی پیش جاوید پوری دیگر ازمیانمان رخت بر بست ، فن سازماندهی کارگری وازهمه مهمتر آموزش های سندیکایی را بما آموختند و برای جنبش کارگری کادرهایی آگاه و ضد سرمایه به یادگار گذاشتند. از اینان هیچگاه بلندگوهای هوچی یادی نخواهد کرد اما عمل انقلابی آنان تاثیر خود را در میان جنبش کارگری و روند مبارزات طبقاتی گذاشته است.

سرنوشت لخ ولسا رهبر سیا ساخته وبادکنکی جنبش کارگری همبستگی لهستان ویوسف افتخاری ایرانی که برای چند روزی شهرت پشت به آرمانهای طبقه خویش کردند، آینه عبرت هر کارگر مبارزی است.

امروز برای ضد انقلابیون انقلابی نما و رسانه های خارجی نه اصل مبارزه جنبش کارگری بلکه «ازاین نمد کلاهی» اصل است. درهمه رسانه های بیگانه ازمبارزات مردم ایران وکارگران، کسانی دعوت می شوند که ازمیدان مبارزه فرار کرده اند و در سرزمینی امن فیلسوف مابانه به مبارزات جنبش کارگری نظاره می کنند. من همیشه گفته ام : اگر بهتر از ما می توانید کار کنید ، بسم اله ، واگر نمی توانید ، حداقل شرافت انسانی به شما حکم می کند که اگر کمکی نمی کنید حداقل بگذارید ما به درست یا غلط کار خود را انجام بدهیم وهزینه اش را هم بدهیم. این آقایان وخانم ها همیشه منتقد هستند ومنتقد باقی خواهند ماند. رضارخشان عزیز، کسی که مبارزه می کند ، اشتباه هم می کند. کسی که در کُوران مبارزه نیست وهمچون بلبل چهچه می زند، زیبایی گفتارش شاید فریبنده باشد، اما آنچه از او در طبیعت وتاریخ خواهد ماند فضله هایی ست که درست کرده است. اینان همیشه سرفره حاضر وآماده می خواهند بنشینند و میراث خوار زحمات کارگران قهرمان ولی گمنام هستند. از سال ۱۳۵۸ تا به امروز کارشان همین بوده است. اگر نتوانستند درسندیکا مواضع فکریشان را به کُرسی بنشانند با دسته کشی وباندبازی سعی در ویرانی سندیکا داشته ودارند. برایشان فرق نمی کند این سندیکا باچه زحمت ومشقتی بوجود آمده ، آنان که زحمتی نکشیده اند. دیکتاتوری

درفکر و خرابکاری در عمل راهنمای آنان است. این سخیف کنندگان کلمه **رفیق** همیشه از خرد جمعی سندیکا ضربات جانانه ای خورده اند ولی «خب رو که نیست سنگ پای قزوینه.»

ما را چه باک از اینان، چرا که رهبران سندیکایی به کارگران سندیکایش پاسخگوست نه به حجله نشینان سرمایه داری. البته از این خانم ها و آقایان انتظاری بیش از این نیست. آنان فیلم های هالیوودی زیاد می بینند که همه اش درگیری و بزن بزن است، برای همین هر روز اعتصاب و هر روز درگیری می خواهند. برایشان مهم نیست خانواده اعتصابیون نانی برای خوردن دارند یا نه؟ اموراتشان در این روزهای درگیری و اعتصاب چگونه خواهد گذشت. فرزند بیمارشان را چه کسی مداوا خواهد کرد؟ اما ما با فیلم های فردین بزرگ شده ایم، که از آن معرفت، دُرستی، گذشت، فداکاری، و دستگیری از ضعیف درس داده شده است. این نیز تفاوتی دیگر با آن طرف آبی ها و ایادی داخلیشان که فقط از سفره سندیکایی ها ارتزاق می کنند. بگذار تو را رفُرمیست بخوانند، اما افتخارتو و سندیکای کارگران هفت تپه است که در یک فراخوان و یا اعتصاب هزاران کارگر در پشت سر سندیکای رفُرمیست حرکت می کنند. بگذار مبارزین قلبی تو را فراموش کنند، مهم این است که تو هر روز در شهرتان و در کارخانه نیشکر هفت تپه دیده می شوی و مورد ارزیابی این کارگران واقع می شوی. مهم این است که زندگی و عملکرد سندیکا چه تاثیری در زندگی کارگران هفت تپه گذاشته است. اسم تو ، علی نجاتی، نیکو فر، علی پور و دیگر رهبران سندیکایی در تاریخ مبارزات کارگران هفت تپه و جنبش کارگری ایران ماندنی است.

مازیار گیلانی نژاد



سودجویی کارفرمایان، افزایش قربانیان حادثه های ناشی از کار

گزارش های دلخراشی در ارتباط با کشته شدن کارگران در نقطه های مختلف و مرکز های تولیدی گوناگون در رسانه ها شاهدیم. ۹۰/۰۹/۲۴ روزنامه ی جهان صنعت با اشاره به کشته

شدن ۱۳ کارگر در انفجار کوره فولاد یزد نوشت: «بررسی حوادث ناشی از کار در ایران نشان می دهد که آمار این حوادث در مقایسه با سایر کشورهای دیگر رقم چشمگیری را به خود اختصاص داده است. هنوز یک سال از حادثه ی معدن اشکلی در کرمان نگذشته ، حادثه ای که منجر به کشته و مفقود شدن چهار معدنچی شد. پیگیری های قضایی بیانگر آن بود که شرکت ذغال سنگ در این حادثه مقصر بوده است. اما انگار این حادثه و حوادث مشابه که هر از گاهی دامن محیط های کاری را می گیرد نمی تواند درس عبرتی برای پیشگیری از حوادث بعدی باشد». خبرگزاری مهر ۹۱/۰۲/۱۰ در رابطه با حادثه های ناشی از کار در ایران می نویسد: «در ایران براساس یک برآورد به طور متوسط هر ساعت دست کم ۳ نفر به علت حوادث گوناگون جان خود را از دست می دهند و هزینه ی عدم رعایت مقررات و اصول ایمنی معادل صادرات نفت کشور است» خبرگزاری مهر به نقل از دکتر سید حمید صالحی می نویسد: «بررسی ها نشان می دهد ۲۰ درصد کارکنان عملیاتی پالایشگاه ها دچار کاهش شنوایی ناشی از آسیب های شغلی هستند و شایع ترین بیماری های شغلی در صنعت نفت به ترتیب کاهش شنوایی، اختلالات اسکلتی عضلانی و کمر درد ناشی از کار عنوان شده است» ایلنا ۷ خرداد ۹۱ از کشته شدن عده ای از کارگران در معدن کرمان خبر داد. ایلنا به نقل از دادستان عمومی و انقلاب کوهنابان گزارش داد که رعایت نشدن اصول ایمنی در معدن هشونی در کوهنابان یک کشته و دو زخمی برجای گذاشت. دادستان کوهنابان در ادامه گفت: «در حال حاضر حدود ۲۵۰۰ کارگر در معادن دولتی و خصوصی این شهرستان مشغول به کار هستند که باید به لحاظ وضعیت ایمنی آنها چاره اندیشی شود» اظهار چنین سخنانی از طرف یک مقام قضایی سنگین کردن سایه ی مرگ بر سر کارگران و اینکه در معدن های نام برده شده جان آنان به شدت تهدید می شود و هیچ گونه عزمی نیز برای جلوگیری از اتفاق های مشابه در بین مسئولان دیده نمی شود را به خوبی نشان می دهد. در خبرنامه فلزکار شماره ۴۳ از حوادث کار ناشی از ساختمان سازی به دلیل رعایت نشدن استانداردهای ایمنی در بخش ساختمان آماری داده شده بود. در حال حاضر یک و نیم میلیون نفر کارگر ساختمانی در ایران مشغول به کارند که زیر پوشش هیچ نوع بیمه ای قرار ندارند. گاهی هر چند سطحی به حادثه های



ناشی از کار که یا منجر به مرگ می شود و یا آسیب های جسمی جبران ناپذیر را به دنبال دارد به خوبی نشان می دهد که حتی اگر حداقل های ایمنی در عمل اجرا شوند تا حدود زیادی می توان از این حادثه ها جلوگیری کرد. در کشورهایی که کارگران در رشته های مختلف موفق به ایجاد سندیکاهای کارگری خویش گردیده اند از جمله دستاوردهایشان برقراری امنیت در محیط های کاری است. اتحادیه های کارگری در صورت بروز چنین حادثه هایی به دلیل داشتن قدرت سازماندهی قادرند ضمن پیگیری قضایی به منظور محاکمه ی مسببان اصلی این گونه حادثه ها از بروز حادثه های مشابه جلوگیری کنند. کارفرمایان با نادیده گرفتن مسئله های مربوط به ایمنی کارگران سودهرچه بیشتری از بهره کشی از کارگران کسب می کنند. در این میان حفظ جان کارگران برای آنان از هیچ اولویتی برخوردار نیست و کارگران به همین دلیل بایستی توان چنین سیاست های سودجویانه ای را با جان خویش بپردازند.

**با تشکیل سندیکاهای کارگری و موظف کردن کارفرمایان
به ایمنی در کارگاهها توسط سندیکاهای کارگری از
جان خود محافظت کنیم.
جواد طاهریان**



**همگامی جنبش سندیکایی جهانی
با مردم و کارگران ایران**

قطعه نامه اتحادیه کارکنان دولتی کانادا -
اونتاریو در همبستگی با کارگران ایران

درچهل و نهمین کنگره سالانه اتحادیه کارکنان دولتی کانادا - اونتاریو که در روزهای ۳ تا ۶ خرداد ماه در شهر ویندوزور در استان اونتاریو برگزار شد، قطعنامه ای در همبستگی با کارگران ایران پیشنهاد وبه تصویب رسید، که گام مهم دیگری در تحکیم و تقویت همبستگی میان جنبش کارگری در کشورهای دنیاست. اتحادیه کارکنان دولتی کانادا CUPE بزرگترین اتحادیه کانادا است، که ۶۱۵۰۰۰ عضو در سراسر کانادا دارد و کارکنان بخش های بهداشت و درمان، آموزش و پرورش، شهرداری ها، کتابخانه ها، دانشگاه ها، خدمات اجتماعی، حمل و نقل، خطوط هواپیمایی و خدمات اورژانس را در بر می گیرد. در این قطعنامه آمده: «اتحادیه کارکنان دولتی کانادا - اونتاریو اذیت و آزار فعالان کارگری ایران از سوی دولت ایران را محکوم می کند. و از حق کارگران ایران برای تشکیل آزادانه سازمان های کارگری مستقل حمایت می کند. ما با سازمان های مستقل کارگری ایران در زمینه تحکیم همبستگی کارگران با یکدیگر در چارچوب مبارزه جهانی بر ضد سرمایه داری و برنامه های نولیبرالی همکاری خواهیم کرد. ماموضع روشن وقاطع در برابر تحریم های اقتصادی و هرگونه تلاش از سوی آمریکا و متحدانش از جمله کانادا، در راه مداخله نظامی بر ضد ایران اختیار کرده ایم.» در ادامه این قطعنامه علت این موضعگیری اتحادیه چنین توضیح داده شده است: «چون سیاست های سرکوبگرانه و ضد کارگری دولت بطرز خشنی بر کارگران ایران تحمیل شده است، چون کارگران ایران حق ایجاد تشکیلات صنفی یا اعتصاب ندارند وغالباً در معرض اذیت وآزار، بازداشت وحبس قرار دارند، چون تحریم های اقتصادی ومداخله نظامی بر ضد ایران با هربهانه و پوششی، فاجعه بار و غیرقابل قبول است، وقربانیان چنین اقدام هایی بی تردید مردم عادی وزحمتکشان ایران خواهند بود، و چون تلاش بی وقفه آمریکا ومتحدانش برای به راه انداختن جنگی بر ضد ایران، بهانه ای بوده است به منظور شدت دادن به یورش به حقوق بشرو حقوق کارگران ازسوی هر دوطرف، ما همبستگی خود رابامردم وطبقه کارگرایران اعلام می داریم.



الگوی برزیلی توسعه

دیلماروسف *

جهان به سرعت در حال دگرگونی است. ما در حال تغییر در توزیع جهانی ثروت هستیم آن هم با وجود کشور هایی که به عنوان مراکز اقتصادی و توسعه اجتماعی در حال ظهور هستند. برزیل یکی از این مراکز جدید است. این کشور تا سال ۲۰۳۰ چهارمین اقتصاد دنیا (پس از چین ، ایالات متحده و هند) خواهد شد. مهمتر از همه ، طی هشت سال گذشته بیش از ۴۰ میلیون برزیلی-تقریبا به اندازه جمعیت اسپانیا-را از فقر خارج و به سطح طبقه متوسط رسانده ایم و به بهداشت ، تحصیل ، درآمد و کار رسمی دسترسی دارند. همچنین در برهه ای از بحران برای اقتصادهای توسعه یافته هستیم. تجمیع بدهی ، جایگزینی برای افزایش درآمد نیست و بازار خود محور هم جایگزینی برای قواعد وقوانین دولتی نیست. دنیای ثروتمند در جست و جوی یک الگوی اقتصادی متوازن تر است و برخی سیاست های مشترک وجود دارد که همه ما باید برای ساختن دموکراسی های پایدار و فراگیر تا سال ۲۰۳۰ دنبال کنیم. اول ، ما باید رابطه ای متوازن تر میان دولت و بازار شکل دهیم. دولت ها باید به بازار ها اجازه دهند هر آنچه را صلاح می دانند انجام دهند. یعنی ابداع و افزایش تولید. اما در عین حال دولت ها باید برای احتراز از بی ثباتی و نابرابری درآمدی که برخاسته از بازارهای بی قانون است بکوشند. دوم ، همه ما باید سیاست های که به نفع رشد است را دنبال کنیم. به جای صرف انرژی در جنگ های پولی و تجاری ، باید بر توسعه اقتصادهایمان و توازن بخشیدن به جریان تجارت متمرکز شویم. این باعث ترمیم سریع اقتصادهای توسعه یافته و تداوم توسعه اقتصادهای در حال ظهور می شود. سوم ، همه باید سخت بکوشیم تا درآمدها را همراه با تولید افزایش دهیم تا اینکه این فرآیند ترمیم و اصلاح به نفع طبقات متوسط در کشورهای ثروتمند تمام شود و اجازه دهد که صدها میلیون نفر از مردم کشورهای در حال توسعه از فقر به در آیند. بازار صرف ، توزیع درآمدی را اصلاح نمی کند. اقدام دولت هم لازم است. و همه ما باید به سوی یک الگوی اقتصادی پایدار و سازگار با محیط حرکت کنیم. جهان باید

الگوهای تولید و مصرف خود را به گونه ای اصلاح کند که در عین حالی که میلیارد ها نفر از مصرف کنندگان جدید را به بازار جذب می کند اما باعث کاهش انتشار مواد سمی و کربنی هم بشود. به جای اینکه این کار را در قالب "هزینه" بگنجانیم ، می توان پنجره های جدیدی به روی سرمایه گذاری و اشتغال در داخل کشورها و نیز همکاری بیشتری میان این دو مجموعه گشود. برزیل و سایر کشورهای در حال توسعه سخن های بسیار و پیشنهادات بسیاری در خصوص توسعه سبز و فراگیر دارند. همراه با همسایگان آمریکای جنوبی مان ، همه ما دارای سابقه ای طولانی از برده داری و سوء استفاده وحشتناک از زمین و ساکنان بومی آن هستیم. میراث استعماری ، نگرانی ها و نابرابری های اجتماعی عمیقی بر جا نهاد. پیشرفت های اخیر در افزایش سطح زندگی برزیلی ها و توزیع درآمدی نتیجه عزم و اراده سیاسی برای نفع بیشتر بخشیدن به خانواده های فقیرتر است. حفظ سیاست های خرده اقتصادی با ثبات و گسترش برنامه های حمایتی اجتماعی مان چرخه ای فضیلت مندانه از توسعه است که برخاسته از بازارهای داخلی است. الگوی برزیلی ثابت کرده که الگویی فی نفسه توانمند است. فرآیند نقل و انتقال های بزرگ دولتی به فقرا ، مصرف را توسعه داده و فرصت های جدیدی برای سرمایه گذاری خلق کرده است. مشوق های مالی برای سرمایه گذاری بخش خصوصی و افزایش سرمایه گذاری دولتی ، ظرفیت خروجی و تولید برزیل را بالا برده به گونه ای که این کشور می تواند بدون تورم افسارگسیخته به رشد خود ادامه دهد. سیاست های کارگری دولت به ویژه در زمینه حداقل دستمزدها تضمین کننده این است که دستاوردهای تولیدی بر دستمزدها - منبع رشد طبقه متوسط - هم تاثیر نهاده است. امروز بازار مصرفی رو به رشد برزیل از توسعه اقتصادی خود بنیان (خود کفا) نه تنها در برزیل بلکه در کل منطقه مان حمایت می کند. توسعه طبقه متوسط برزیل همچنین مشارکت فعالانه کسانی که به لحاظ تاریخی از این فرآیند به دور بودند را هم در بر داشته است. سیاست های دولتی به نحو چشمگیری طرفدار زنان است این سیاست ها همچنین به دنبال حذف کار کودکان و فرار آنها از مدرسه است. این سیاست ها حامی پیرترهاست و مخالف تبعیض نژادی است. آینده را در تعمیق پروژه های ملی مان بر اساس رشدی



فراگیر و پایدار و ارتباط آن با سرنوشت دوستان آمریکای جنوبی و لاتین مان می بینیم. ما به همگرایی فراگیر منطقه ای، جهانی و همگرایی با تمام دنیا باور داریم. به همین ترتیب ساختارهای حکومت ورزی هم باید دگرگون شود تا دنیا- به ویژه شورای امنیت، آی.ام.اف و بانک جهانی- را آنگونه که هست بازتاب دهد. دنیای در حال توسعه هم می خواهد صدایش شنیده شود و نگرانی ها و ملاحظاتش در نظر گرفته شود.

***رییس جمهوری برزیل**



خبرنامه فلزکار شماره ۴۵

دوستان کارگر! خبرهای داخل گیومه، همگی از خبرگزاری ایلنا و روزنامه کاروکارگر نقل گردیده است. چنانچه مقاله، خبر، نظر یا انتقاد و پیشنهادی دارید، برایمان ایمیل کرده و نشریه پیام فلزکار را برای هرچه بهتر شدن یاری کنید. این نشریه متعلق به همه کارگران ایران است. سپاسگزاریم.

تحریریه پیام فلزکار

«اخراج ۳۶۰ کارگر قارچ ملارد کرج - بیکاری ۲۰۰ کارگر شهرداری ایزه - ۲۰ هزار کارگر شهرستان آران در آستانه بیکاری - کارخانه زرگار با ۲۲۰ کارگر در آستانه تعطیلی - مرخصی اجباری وبدون حقوق ۲۸۰ کارگر شاغل در متریل اهواز (شیوه جدید اخراج کارگران) - بیکاری ۱۴۰ کارگر در کارخانه آلیاژ



استان لرستان - تعطیلی پتروشیمی اصفهان کارخانه خصوصی شده و بیکاری ۵۰۰ کارگر» همانطور که اخبار حکایت دارند، اخراج ها و بیکاری ها روند رو به رشد خود را در میان زحمتکشان ادامه می دهد ، اما آنچه جالب توجه است تحلیل این اخراج ها و بیکاری هاست: «رحیم بنامولایی نایب رییس اتاق بازرگانی استان البرز: کارگران اخراجی یا تمایل بکارندارند یا زیاده خواه هستند» جناب مولایی زحمتکشان را با سرمایه داران انگل تجاری اشتباه گرفته اند که به تن پروری و استفاده از دسترنج دیگران عادت کرده اند و سر درآخور سرمایه داری جهانی دارند. متأسفانه چنین افکارآلوده ای در بین تنها مسوولان ایرانی رواج ندارد، بلکه بیشتر هواداران سرمایه داری جهانی از نظریه پردازهایشان همچون کینز تا نمونه ایرانی اش موسی غنی نژاد طرز تفکری این چنین دارند. درکنار این اخراج ها و بیکاری ها روند عقب افتادن حقوق هانیزسریال ادامه داری است. «کارگران قندهاز ۱۸ ماه است که حقوق نگرفته اند- بیش از ۲ سال است حقوق ۷۰۰ کارگرنساجی مازندران پرداخت نشده است- بیمه بیکاری کارگران اخراجی شهاب خودرو پس از ۶ ماه هنوز به سرانجام نرسیده است.» درکنار اخراج و بیکاری و پرداخت نشدن چندین ماهه حقوق ، محرومیت از قوانین دست و پا شکسته قانون کار نیز ظلم دیگری است که به زحمتکشان روا داشته می شود. «محرومیت ۵ میلیون کارگر روزمزد از مزایای قانون کار- بیش از ۷۰ درصد کارگران استان البرز با قرارداد موقت کار می کنند- ۲۵ درصد کارگران در ماه کمتر از ۳۹۰ هزار تومان حقوق دریافت می کنند- فتح اله بیات رییس اتحادیه کارگران موقت: دولت به عنوان کارفرمای بزرگ مهمترین مانع اجرای قانون کار است.» از قدیم گفته اند حرمت امام زاده بامتولی است. وقتی متولی این چنین حرکت می کند، وای به حال بخش خصوصی و کارگاههای زیرزمینی.

محرومیت از قوانین حمایتی، عقب افتادن حقوق ها و اخراج کارگران باعث شده «کارگران ناتوان از پرداخت هزینه تحصیل فرزندان خود باشند.» و علاوه بر این «با دلار ۲۵۰۰ تومان ، ارزش پول ملی در طی ۲ ماه ۵۵ درصد کاهش یافته- گوشت گوساله کیلویی ۲۳ هزار تومان - افزایش قیمت مصالح ساختمانی- مجمع جهانی اقتصاد گزارش داد تورم ایران در جایگاه سوم جهان



است. «اینها مصایبی است که زحمتکشان و همه مزدبگیران هر روزه با آن درگیر هستند و غول گرانی سفره سلامتی و اخلاق خانواده هایشان را و افزایش دلار توان خریدشان را تهدید می کند.

متاسفانه برخوردهای خشن و دورازقانون با فعالان صنفی وزحمتکشان به پدیده ای عادی دربرخورد با این زحمتکشان تبدیل شده است. از زندانی شدن پیرمردی بیمارمانندعلی نجاتی، رضاشهابی، شاهرخ زمانی، محمدجراحی، افشین اسالو، تاروزنامه نگارانی چون عیسا سحرخیز، ژیلابنی یعقوب، داود خداکرمی، بهمن احمدی مولایی، محمدصفر لفوتی روزنامه نگارچالوسی تا «ضرب و شتم توکلی دبیرکانون صنفی معلمان کرمانشاه - احضار ۳ تن از اعضای کانون صنفی معلمان شهرستان سنندج به دادسرا به نام های پیمان نودینیان، بهالالدین ملکی، رامین زندنیا» آیا باتمام این مشکلات و سنگ اندازی ها می توان فروش زحمتکشان را خاموش کرد. آنچه سیر مبارزات تاریخی دنیا اثبات کرده خلاف این است. «رانندگان شرکت واحد کرمانشاه برای خواسته های صنفی اعتصاب کردند- اعتراض کارگران شرکت آونگان به حکم دادگاه مبنی بر ورشکستگی شرکت. نماینده کارفرما می گوید: شرکت با سفارشات متعدد برای ساخت دکل از داخل و خارج حیات دوباره ای یافت و این حکم یعنی نابودی. حتمی توان با فروش ضایعات کارگاههای تولیدی حقوق پرسنل را پرداخت کرد- تجمع کارگران کنف کار گیلان- پس از ۱۸ ماه از شروع مبارزات کارگران پتروشیمی ماهشهر، روند حذف شرکتهای پیمانکاری نیروی انسانی به سرانجام رسید و قرارداد مستقیم با کارگران در این صنایع بدست آمد.» پیروزی بزرگ کارگران پتروشیمی ماهشهر نشان از گسترش و تعمیق مبارزات کارگری در ایران است، و بسیار پیروزی های کارگران دربرخورد های صنفی با کارفرمایان که از نگاه رسانه هابدور مانده است. تحریریه پیام فلزکار این پیروزی رابه کارگران پتروشیمی تبریک گفته و به همت و مبارزاتشان دروردمی فرستد. پرسش این است چه کسانی صنایع را ورشکسته و کارگران را بیکار و غول گرانی را سرسفره زحمتکشان خواهانند؟ حکم نابوددی شرکت آونگان در راستای اهداف چه کسانی صادر می شود؟ «واردات لوازم التحریر از چین- واردات ۲۰ هزار تن شیرخشک - واردات ۶ میلیارد دلار طلا از ترکیه- کاهش تعرفه واردات کاغذ- واردات نیم میلیون دلاری

بیل» واردات به معنی ورشکسته شدن صنایع، بیکاری روزافزون زحمتکشان و وابسته شدن اقتصاد کشور به خارج و مهمتر از همه اوج گیری قدرت یابی این شیوه زمامداری درکاست دولت است. مامی پرسیم یعنی کشور ما حتا از ساخت بیل هم عاجز است که باید از خارج وارد شود؟ آیا صنایعی همچون ذوب آهن، فولاد و ماشین سازی های جوروا جورکشورمان از تولید بیل هم عاجزند؟ با قاطیت خیر. اما این شیوه اقتصادی دارای یک پشتوانه تفکر سیاسی است که کشورمان را وابسته به بیگانگان- اقتصاد راتک محصولی و زحمتکشان را ذلیل می خواهد تا بتواند با تفکرات عقب مانده خود مدیریت کشور را بدست گرفته و نوکریش را به سرمایه داری جهانی ثابت کند. «مدیرعامل کارخانه تولیدی پارس مداد: واردات و قاچاق، مشکلات ارزی و مالیات، باعث شده که خط دوم تولید را تعطیل کنیم - دبیرانجمن تولیدکنندگان آب معدنی: دشوار شدن فرایند تامین مواد اولیه که در بورس کالا ۱۵ هزار تن تقاضا برای خرید PET ماده اولیه آب معدنی وجود داشت تنها ۱۵۰۰ تن عرضه شد و قیمت این ماده از ۳۲۵۰ تومان هم گذشت. گرانی و عدم وجود مواد اولیه فعالیت ۸۰ درصد از واحدهای تولید آب معدنی را به خطر انداخته است.» تفکر عقب مانده و نوکر مابانه سرمایه داری انگل تجاری که از واردات مواد اولیه آب معدنی خوداری می کند تا واحدهای تولید آب معدنی تعطیل شوند دستور «خرید مبل برای وزارت راه نیم میلیارد تومان» را می دهد، اما در برابر اضافه حقوق کارمندان به شدت مقاومت می کند. این تفکر عقب مانده است که بر طبل جنگ می کوبد و همداستان بانتانیاهو و میت رامنی کاندیدای حزب جمهوریخواه آمریکا برای ریاست جمهوری، این پیام اوباما «اوباما برنامه ای به ایران اطلاع داده است که آمریکا در حمله اسراییل به ایران شرکت نکرده و از آن حمایت نمی کند. و همچنین در جریان دیدار نتانیاهو رئیس حکومت اسراییل از آمریکا اوباما با او دیداری نداشت.» را نادیده می گیرد. این همان تفکری است که در دهه شصت باعث شکست کارتر رئیس جمهور دموکرات شد و پس از پیروزی جرج بوش (پدر) به آزاد سازی گروگان ها آمریکایی مبادرت کرد. دوستان عملکرد این تفکر پس از ۳۵ سال این است «باقرزاده رئیس نهضت سوادآموزی: نیمی از جمعیت ایران بیسواد و یا کم سواد هستند. - روند کند ساختمان سازی در مناطق زلزله زده از ۱۸۵۰۰ واحد، ۲۰ واحد آماده واگذاری



است» این تفکر برای انسانها ارزشی قایل نیست. همچنانکه میت رامنی و نتانیاهو مرگ زحمتکشان ایرانی را خواهند. اینان نیز باتصویب دستمزدی ۳۹۰ هزار تومانی و تحمیل گرانی به سفره های زحمتکشان و فساد اخلاقی و مالی به جامعه مرگ تدریجی را برای زحمتکشان و آبادانی و پیشرفت جامعه رقم می زنند. آیا نباید پرسید: درحالی که بحران جامعه سرمایه داری رافرا گرفته و سرمایه داری جهانی در جای جای جهان در برابر زحمتکشان قرار گرفته و مبارزات طبقه زحمتکش به همراه سرمایه داری کوچک هر روز اوج می گیرد» اعتصاب در متروی اسپانیا به دلیل کاهش دستمزد ها و اخراج کارگران و پرداخت نازل ۲۵ درصدی بیمه بیکاری- اعتصاب قضات یونانی به دلیل کاهش ۴۰ درصدی دستمزدهایشان» و اعتصاب های سراسری کارگران در اعتراض به سیاست های صندوق بین المللی پول و سیاست های سرمایه داری جهانی علیه کارگران، اقتصاد کشورهای چون یونان، اسپانیا، پرتغال، ایرلند... رافلج کرده به ناگهان فیلم و کاریکاتورهای اهانت آمیز بورس می شود؟ آیا نمایش نویسی سرمایه داری جهانی برای انحراف اذهان کشورهای از مسئله اصلی که همانا تحمیل هزینه های بحران اقتصادی به زحمتکشان سراسر دنیا نیست؟

گزارش

کارخانه رُز صنعت سازنده ژنراتور و موتورهای دیزل واقع در شهر صنعتی هشتگرد با ۸۰۰ کارگر، از اردیبهشت به بعد حقوق کارگران را پرداخت نکرده است. در این شرکت استخدام به صورت یکماه آزمایشی بدون دستمزد ست و سپس قرارداد یکماه یا دوماهه بسته می شود که تنها مهندسین ۶ ماهه قرارداد می بندند. با توجه به اینکه قراردادهای این شرکت عموماً باره آهن سراسری است و به تازگی ۴ میلیارد تومان پول دریافت کرده اند، از پرداخت پول کارگران امتناع می کنند. در این کارخانه پس از گذراندن دومین ماه از کار، تازه یکماه از حقوق پرداخت می شود البته در بهترین حالت. همین روند در کارخانه شیب سازنده مواد غذایی اعمال می شود.

متأسفانه این عملکرد به شیوه ای رایج در صنایع وبخصوص بخش خدمات تبدیل شده است. در بسیاری از شرکت های ساختمانی دادن حقوق پس از دوماه کار، به امری رایج تبدیل شده است. کافی است سود حاصل از این دیر پرداخت کردن حقوق کارکنان را حساب کنیم تا به پستی اخلاقی و دزدی آشکار این کارفرمایان پی ببریم
فلزکار



حقوق پایمال شده

زنان سرپرست خانوار

وخامت زندگی زنان سرپرست خانوار در سراسر کشور بویژه منطقه های محروم، با اجرای قانون هدفمندی یارانه ها تاثیر مستقیم و منفی بسیار جدی بر زندگی این گروه اجتماعی باقی گذارده است. افزایش قیمت ها و گرانی اوج گیرنده ماه های اخیر، این زنان محروم و زحمتکش و خانواده های زیر سرپرستی آنان را با دشواری های فراوان روبرو ساخته است و دسترسی آنان را به غذای مناسب، مسکن مناسب، آموزش، و بهداشت مشکل ترازیش کرده است. چندی قبل یکی از اعضای کمیسیون اجتماعی مجلس در مصاحبه با خبرگزاری ها، درخصوص زنان سرپرست خانوار زیر پوشش سازمان بهزیستی، خاطرنشان کرده بود: «مهمترین اقدام قابل توجه مجلس در رابطه با حمایت از زنان سرپرست خانوار، قانونی بود که در چارچوب برنامه پنجم تصویب و ابلاغ شد. البته این مساله با توجه به مساله ادغام های اخیر در وزارتخانه ها به تاخیر افتاده است. واقعیت این است که سازمان بهزیستی هنوز امکان اینکه بتواند تمامی مراجعین واجد شرایط را تحت پوشش قرار دهد (به خصوص زنان سرپرست خانوار) ندارد و باید برای رفع این معضل راهکارهایی را اندیشید. این سازمان تنها ماهی ۵۰، ۴۰ یا ۶۰ هزار تومان بدهد در وضعیت فعلی اقتصادی و تورم، مشکلی را حل نخواهد کرد» اغلب زنان سرپرست خانوار زیر پوشش سازمان بهزیستی، مستمری ماهانه بین ۴۰ تا ۵۰ هزار تومان دریافت می کنند، که این مبلغ پاسخ گوی حتمی نیازهای روزانه یک خانواده چهار نفره نیست. وضعیت زنان سرپرست خانوار زیر پوشش کمیته امداد، به مراتب بدتر و وخیم تر است. مطابق آمار، در حال حاضر ۳۸ هزار زن سرپرست خانوار در نوبت

دریافت خدمات ازجمله مستمری سازمان بهزیستی اند.رییس سازمان بهزیستی در حاشیه همایش روزملی خانواده، باصراحت اعتراف می کند: «تمام زنان سرپرست خانوار و سایر متقاضیان از سایر گروه های جامعه می توانند در بهزیستی تشکیل پرونده بدهند، اما خدمات مستمر به آنها براساس اعتبارات بهزیستی، اولویت بندی می شود» معنای این سخنان نبود اعتبارات لازم و کافی برای حمایت از افراد تحت پوشش بهزیستی به ویژه زنان سرپرست خانوار است. زنان سرپرست خانوار به ویژه زنان زیرپوشش سازمان بهزیستی و دیگر نهادها زندگی سختی را می گذرانند. فقرسایه شوم خود را بر زندگی زنان سرپرست خانوار گسترانده است. متأسفانه دولت با عملکرد خود حمایت موثری از این گروه اجتماعی نمی کند.

حوریه جوادی (کارگر)



شکنجه گر طلبکار

(نگاهی به خاطره نویسی پرویز ثابتی)

پس از مزدوران رژیم محمدرضای پلید پهلوی با او به خارج رفته و در آغوش رژیم های انسان گش سرمایه داری لانه گرفتند. پس مانده های رژیم که از غافله فراریان جامانده و ضربت سختی از مردم خورده بودند، از روزهای آغازین انقلاب باترور و کودتا و شایعه سازی و تمسخر انقلابیون، کینه و نفرت خود را از مردم به نمایش گذاشتند. حتا برخی از آنان خود را انقلابی جا زده با ظاهری انقلابی سعی در مخدوش کردن چهره انقلابیون را داشتند. اما این نقش چندان نپایید، پس از چندی با پالایش درون گروه های انقلابی، این ناپاکان به سرعت پاک سازی شدند. اینان که درسنگر شایعه سازی و تمسخر مردم جای گرفته بودند، در اوایل دهه هفتاد و به مدد خالی بودن صحنه سیاسی از حریف، دست به نگارش خاطرات خود زدند، تا بتوانند تا آنجا



که می توانند تاریخ را بفریبند و چهره ای بزرگ کرده از خود به نمایش گذاشته ، تمامی تقصیرات رابه گردن خانواده پلید پهلوی بیاندازند. خاطره نویسان از فرح دیبا (همسر شاه) ، محمدرضا پهلوی، هویدا، زاهدی تاشعбан بی مَخ، این جرات رایافتند که قلب تاریخ کنند و هرچه دوست دارند بگویند. در پاک کردن چهره زشت و خونخوار این حرام لقمه ها تلاش وسیعی شد، تا به جوانان خام فکر این گونه القا کنند که دوران خشونت بار پهلوی، بهشتی بود که ازدست رفت. در این بین کانال های تلویزیونی امپریالیستی، یاور این منفوران، چنان کردند که پرویز ثابتي آدمکش و گرداننده دستگاه اهریمنی و امنیتی ساواک نیز طلبکارانه کتاب بنویسد و این مجال را بیابد که در رسانه های دیداری و شنیداری ، گزاف هایی بنام تاریخ و غسل تعمیدی برای خود و دستگاه آدمکش پهلوی فراهم کند. اینان که غیر انسانی ترین روش هارا برای درهم شکستن انقلابیون اسیر بکار می بردند، مصداق این سخن شاملوشند که می گفت: «لبخند را بر لب جراحی می کنند، و دهانت را می بویند مبادا گفته باشی دوستت دارم.» سرمایه داری غارتگر همیشه مترسک هایی را آماده دارد، به همین دلیل زمینه تبلیغی را برای شاه دوستان و رژیم سیا ساخته پهلوی می سازند تا شاید دوباره امکان این فراهم شود که آنان باز بازگردند و برای خواندن یک کتاب دختری را در ساواک مورد تجاوز قرار دهند و یاپسری رابه جرم گوش کردن رادیویی بطری داغ استعمال کنند. البته برخوردهای این آقایان تنها شامل انقلابیون نمی شد بلکه در تمامی زوایای زندگی مردم مداخله می کردند. **آنان ارباب بودند و ما برده.** کافی است کسانی همچون اسفندیار منفرد زاده آهنگساز فیلم قیصر، علی اشرف درویشیان نویسنده داستان کی برمی گردی داداش جون، آذر شیوا بازیگر و حتا گوگوش از رفتاری که ساواک با اینان به عمل آورده سخن بگویند تا آلودگی های رژیم شاه و عواملش همچون پرویز ثابتي را بر ملا گردد. متأسفانه بعد از انقلاب به هیچوجه خشونت و ظلمی که در دوران شاه بر مردم اعمال شده بود ، بازگو نگردید و آنانی که می توانستند از دیده ها و برخوردهای تحقیرآمیز و گاه جنون آمیز ماموران شاه در عرصه امنیتی بگویند، دم فرو بسته اند. تنها کتابی که بتوان از آن نام برد کتاب ویداحاجبی از شکنجه شدگان بدست، پروردگان پرویز ثابتي است.

پرویز ثابتی کسی است که شکنجه علمی !!! را در ایران رواج داد. اودراستخدام و فراگیر کردن چشم و گوش ساواک و لخرجی های بسیاری کرد. او کسی است که شکنجه گران را برای آموزش به آمریکا و اسراییل می فرستاد. بارها فیلم شکنجه شده ها را به آموزش دهنده های آمریکایی نشان داد و فخر فروخت. به دستور او نه تنها بیژن جزنی و کاظم ذوالانوار و ۷ تن دیگر با دستهای بسته به رگبار بسته شدند، بلکه دهها رزمنده خلق زیر نظر مستقیم او شکنجه و کشته شدند، از جمله مهدی رضایی و هوشنگ تیزابی. او پولهای بسیاری را برای به خدمت گرفتن لمپن ها و کلاه مخملی ها و دانشجویان الوات در اروپا هزینه کرد. روسپی های مدل بالا و سرپرست روسپی خانه شهر تهران پری بلنده با اوارتباط مستقیم داشتند. از فاحشه ها برای زندانبانی زنان انقلابی استفاده می کرد. افتخار او این بود که همسران تیمسارهای رده بالا را برای ارتقا رتبه به افسران آمریکایی معرفی می کرد. او سیستم اعتراف گیری از انقلابیون را برای اولین بار از اسراییل به ایران آورد و پس از انقلاب نیز به عنوان متخصص شکنجه به اسراییل رفت تا از مبارزان فلسطینی بازجویی، شکنجه و اعتراف بگیرد و به مزدوران موساد شیوه شکنجه کردن را بدهد. ابلهانی که به سمت خورشید خاک می پاشند، نمی دانند که خورشید حقیقت شاید چند روزی در غبار نهران شود، اما بهر حال پدیدار خواهد شد.

برای اینکه همچون پرویز ثابتی سخنی به گزاف نگفته باشیم، از کارگران سندیکایی شکنجه شده که امروز به کوری چشم ساواک و ساواکی ها هنوز زنده اند و می توانند شهادت بدهند چند نفری را نام می بریم:

۱- نبی معروفی کارگرسیمان کارشاغل در منبع آب خیابان بهار که بعد از اشغال شدن کارگاه توسط سربازان فرمانداری نظامی در ۱۳۳۲/۶/۱، پس از خوردن کشیده از سرهنگ جاوید پور تابه امروز از یک گوش ناشنوا و از یک چشم نابینا شده است.

۲- اباذر برنگی کارگر کفاش و عضو هیات مدیره سندیکای کارگران کفاش از سال ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۳، پس از دستگیری با آخرین اعضای مرکزی شورای متحده،، در حمام زرهی توسط سروان سالاری آن چنان شکنجه شد که تا سال ۱۳۵۷ از نارسایی کلیه رنج برد.



۳- خلیل پرن عضو فعال سندیکای کارگران فلزکارمکانیک، پس از دستگیری در سال ۱۳۵۴ برای بازجویی بدست شکنجه گرم معروف آرش داده می شود. برای اعتراف گیری از خلیل پرن کارگر حلبی ساز کارخانه لوله سازی، بیضه های او را می سوزانند، که هنوز آثارش در بدن او باقی است و برپاهای او نمایان.

۴- علیرضا فرهادی رئیس هیات مدیره سندیکای رانندگان شرکت واحد و راننده اتوبوس، حرفهای شنیدنی بسیار در مورد ۴۸ روز بازداشت خود در قزل قلعه در سال ۱۳۴۳ دارد. همچنین بازداشت او و همکاری غلامحسین بابااجدادی از اعضای فعال سندیکای رانندگان شرکت واحد در روز اعتراض مردم تهران به گرانی بلیت اتوبوسها بسیار شنیدنی است. آنان را ۳ روز در اصطبل زندانی کرده و با انداختن درحوض آب سرد و زدن شلاق توسط هوشیار، بازجوی ساواک، تن پُرشور این فرزندان طبقه زحمتکش را بازخمه های شلاق پاداش دادند.

نیستند کارگران زحمتکشی که بگویند با آنان چه کردند در دخمه های ساواک در زمان صدارت ایشان برکمیت مشترک ضد خرابکاری. محبوب عظیمی کارگر آهنگر و دبیر سندیکای کارگران معدن شمشک و مسوول تشکیلات شورای متحده تا سال ۱۳۳۳ بعد از زندان سالها خانه نشین شد و توان کار کردن نداشت - محمدفرجامی مسوول اتحادیه های کارگری کارخانه ریس باف، کشتارگاه، سیلو، دخانیات، آرد - جهان دیده پور مسوول اتحادیه های کارگران سینماها - ایرج زند پور آموزگار و مسوول اتحادیه های کارگری شیراز - خسرو عیوضیان کارگر کفاش و مسوول سندیکای کارگران کفاش تهران - آوانس اسکندریان کارگر کفاش و عضو هیات مدیره سندیکای کارگران کفاش - ملوک فرخزاد پرستار و عضو هیات مدیره اتحادیه پزشکیاران و پرستاران تهران - عزیز عظیمی کارمند بیمارستان سینا و عضو هیات مدیره اتحادیه کارکنان بیمارستان سینا - علی معروفی کارگر شهرداری و عضو هیات مدیره اتحادیه کارگران شهرداری تهران - حسین علی قباد کارگر کارخانه قند و شکر و عضو هیات مدیره اتحادیه کارگران قند و شکر - خیراله شفیع زاده کارگر باربری و عضو هیات مدیره اتحادیه کارگران باربری - حیدربدلی کارگر بلورسازی و عضو هیات مدیره اتحادیه

کارگران بلورسازی - محمد نصیری کارگرنانوا وعضو هیات مدیره اتحادیه کارگران نانوایی - بهرام یعقوب زاده پارچه فروش دوره گرد ومسوول اتحادیه کارگران نانواها، بلورسازی، باربری، قندوشکر و شهرداری. اینها بخشی اندک از ارتش زحمتکشان هستند که اسیر پرویزثابتی هابودند.، که بعداز زندان به انواع بیماریهای جسمی و روحی دچار شدند. دست خسروعیوضیان بهترین کفاش زنانه دوز تهران بعداز لای گیره گذاشتن در زندان وشکستن هیچگاه بهبود نیافت. بهرام یعقوب زاده به دلیل کلیمی بودن، دچار شکنجه های مضاعف شد. اودر زندان به خاطر مقاومتش به دستور سرهنگ زیبایی وبه دست سروان سالاری با گذاشتن سیخ داغ بین دو رانش مدتهای مدیداز راه رفتن باز ماند. وارطان سالخانیان کارگرکفاش توسط سرهنگ زیبایی وسیاحتگر زیر شکنجه تکه تکه شد. ملوک فرخزاد بدلیل تحقیر وآزار واذیتی که در زندان به اوشد، سالها روان پریش بود. البته اینان دیگر لبنانی برای سخن گفتن وبازگو کردن شکنجه های حیوانی بازجوهایشان ندارند، اما آثار درد ورنج آنان وآرمان های والای کارگریشان بود که به حکومت رژیم کارگرکُش محمدرضاشاهی وساواک خاتمه داد، و بوزینه گان دست آموز موساد وسیا راز اریکه تفرعن به زیرکشید.



این تنها انقلابیون وکارگران عدالت خواه نبودند که صابون آقای پرویزثابتی رابه تن خود حس کردند، بلکه هرکس درهرمقام ازدستورات ساواک اطاعت نمی کرد، مورد عذاب واقع می شد. مثلاً عاشق شدن فرحناز دخترشاه به ستارخواننده وبدنبال آن آزار واذیت ستار، ربودن پوران خواننده توسط برادرشاه وفشارساواک برای طلاق او ازمسرش، زندانی کردن بهروز وثوقی بازیگر درکاخ اشرف برای بودن چندشبی با اشرف خواهرشاه به دستورساواک. هستند هنوز لس آنجلس نشینان وهمپالکی های خاندان شاه که ازاین دست خاطرات وموردتجاوز وآزار واذیت قرارگرفتن بسیار دارند، که بیان کنند. اینها قطره ای از دریای اعمال ننگین پرویز ثابتی وحکومت پلید شاه وگوریل های ساواک است.

بگذار فرزندان ایران زمین دژخیمان و سرفرازان خلق رابشناسند و داوری کنند.

مازیارگیلانی نژاد ۹۱ / ۶ / ۲۰



مرگ و ارطان

«... و ارطان! بهار خنده زد و ارغوان شکفت .
در خانه ، زیر پنجره گل داد یاس پیر .
دست از گمان بدار !
با مرگ نحس پنجه میفکن !
بودن به از نبود شدن ، خاصه در بهار...»
وارطان سخن نگفت ،
سرفراز
دندان خشم برجگر خسته بست و رفت...
» - و ارطان ! سخن بگو !
مرغ سکوت ، جوجه ی مرگی فجیع را
در آشیان به بیضه نشسته ست !
وارطان سخن نگفت ،
چو خورشید
از تیرگی برآمد و در خون نشست و رفت...
وارطان سخن نگفت
وارطان ستاره بود
یک دم درین ظلام درخشید وجست و رفت...

وارطان سخن نگفت
وارطان بنفشه بود
گل داد و
مژده داد : «زمستان شکست»
و
رفت...
(احمد شاملو)



از راست به چپ: خلیل پرن - نبی اله معروفی -
اباذر برنگی



ازداست بچب ایرج زندپور ، محبوب عظیمی ، جهان‌دیده ، محمدفرجامی
د.ابراهیم یعقوب زاده